

بسم الله الرحمن الرحيم

ارکان شناخت پروردگار

مقدمه

آیا عالم حادث و مخلوق است یا ازلی و قدیم؟!

آیا به چه برهانی وجود خداوند متعال را اثبات می‌کنیم؟!

آیا حدوث عالم، و ازلیت باری تعالی به چه معناست؟!

آیا وجود خداوند، همان وجود خلق است، یا او موجودی است برتر؟!

آیا برتری وجود خداوند بر خلق را چه معناست؟!

آیا ما صورتهای وجود خداوندیم یا مخلوقات او؟!

آیا خداوند موجودی نامتناهی است؟! و اگر نیست آیا موجودی ناقص

است و محدود؟!

آیا تفاوت وجود خالق و مخلوق به کوچکی این و بزرگی آن، و محدودیت

این و سعه وجودی آن است؟!

آیا هر چه در خلق هست، خداوند هم آن را دارد؟! اگر دارد چگونه ممکن

است دارای اجزا نباشد؟! و اگر ندارد، چگونه آن را به دیگران اعطا می‌کند؟!

آیا وجود خداوند متعال هر زمان و مکانی را پر کرده است؟!

آیا زمان و مکان، حادثند و مخلوق؟!

حدوث زمان و مکان چگونه تصوّر می‌شود؟!

فاعل افعال بشر کیست؟! آیا ما در افعال خویش مجبوریم یا مختار؟

راه خداشناسی

مسأله اقرار به وجود خداوند متعال برای خداپرستان اساسی‌ترین مسائل و مباحث در شمار است لذا نهایت کوشش و سعی خود را در تثبیت اساس این مهم مصروف داشته‌اند. در این مورد بین ایشان ادعاها و روش‌های گوناگون ظهور یافته به گونه‌ای که برخی وجود خداوند را ظاهر و آشکار، و بی‌نیاز از اقامه دلیل و برهان و استدلال دانسته، و گروهی دیگر اثبات وجود باری تعالی را از راه برهان محال انگاشته‌اند.

دیگرانی ادله و براهینی برای اثبات وجود خداوند جلت عظمته تدوین کرده‌اند که برخی از ایشان هیچ ملاکی برای تمایز وجود خداوندی که در پی اثبات وجود اویند از ماسوای او ارائه نداده‌اند، و برخی دیگر در این مورد ملاکاتی را مناط حکم و تصدیق خویش قرار داده‌اند ولی ملاکات بیان شده از طرف ایشان از ارائه واقعیت تهی بوده، و آن‌چنان که باید در راه اثبات ذاتی که شایسته الوهیت و خالقیت باشد به فرجام نمی‌آید.

بر این اساس جوایح حقیقت معرفت و شناخت توحید الهی فراروی خویش جز این نمی‌بیند که در اولین قدم ملاک خالقیت خالق، و مخلوقیت ماسوای او را به خوبی بشناسد تا بر اساس آن هرگز موجودی را که آیت مخلوقیت بر جبین دارد معبود خود ندانسته، و ذات متعالی آفریدگار حقیقی خویش را با آفریده‌های او یا آفریده‌های اوهام و خیالات خود اشتباه نگرفته، و تنها به اینکه نام خدا یا آفریدگار یا واجب الوجود بر یافته خود نهاده است دل خوش ندارد.

اینجاست که ما شالوده بحث خداشناسی را بر این می‌نهیم که ملاک مخلوقیت موجوداتی که آن‌ها را می‌یابیم چه چیزی بوده و به کدامین دلیل

حکم به نیازمندی آن‌ها به خالق و آفریننده کرده، و وجود آنها را ازلی و مستغنی از وجود علت و آفریننده نمی‌دانیم؟! بدیهی است اگر در این باره به ملاکی واقعی و حقیقی دست یافتیم که روشن‌کننده جهت مخلوقیت و نیازمندی اشیا باشد، دیگر نباید آن ملاک در ذات خالقی که او را مخلوق و نیازمند نمی‌دانیم وجود داشته باشد، چه اینکه در غیر این صورت با الفاظ و اسامی بی‌محتوا خود را دلگرم کرده‌ایم و اعتقاد ما به خداوند اساسی نخواهد داشت.

ارکان شناخت صحیح آفریدگار و آفریدگان

شناخت شایسته و صحیح ذات قدوسی که هرگز شناخته نخواهد شد - و فراترین درجه شناخت او، تنها علم عالمیان به وجود، و غیرقابل شناخت بودن ذات او می‌باشد^۱ - بر توجّه به اصول ذیل استوار است:

۱. امام سجّاد علیه‌السلام می‌فرماید: لم يجعل في أحد من معرفة إدراكه أكثر من العلم بأئه لا يدرکه، فشکر معرفة العارفين بالتقصير عن معرفته، وجعل معرفتهم بالتقصير شكرا، كما جعل علم العالمين أنهم لا يدرکونه إيمانا. (بحار الأنوار، ۷۸ / ۱۴۲، از تحف العقول): شناخت خود را برای احدي بيش از این قرار نداده است که بدانند او را ادراك نخواهند کرد. معرفت کسانی را که اعتراف به تقصير در معرفت او دارند مشکور داشته، و همین معرفت ایشان را شکر خویش قرار داده است، همان‌طور که علم عالمیان به غیرقابل ادراك بودن خود را ایمان دانسته است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: الحمد لله الذي أعجز الأوهام أن تتال إلا وجوده. (التوحيد، ۷۲؛ بحار الأنوار، ۴ / ۲۲۱): حمد و ستایش خداوندي را که اوهام و اندیشه‌ها را از اینکه جز به وجود او رسند ناتوان ساخته است.

و می‌فرماید: لم تجعل للخلق طريقا إلى معرفتك إلا بالعجز عن معرفتك. (بحار الأنوار، ۹۴ / ۱۵۰): برای خلق خویش غیر از ناتوانی و عجز آنان، هیچ راهی به سوی معرفت و شناخت خود قرار نداده‌ای.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: من نظر في الله كيف هو، هلك. (کافی، ۱ / ۹۳؛ بحار الأنوار، ۳ / ۲۵۹): هر کس اندیشه کند که ذات خداوند چگونه است، هلاک خواهد شد.

اصل اول: هر موجود ممکن، عددی (= قابل شمارش، و پذیرش کمی و زیادی) است.

اصل دوم: هر موجود عددی‌ای، متجزی است.

اصل سوم: نامتناهی، محال و موهوم است.

اصل چهارم: موجود دارای مقدار و اجزا (= ممکن)، حادث حقیقی (= دارای ابتدای وجود) است.

اصل پنجم: زمان و مکان، مقداری و متناهی و حادث حقیقی می‌باشند.

اصل ششم: موجود حادث، نیازمند به خالق است.

اصل هفتم: موجود مقداری، خالق نتواند بود.

اصل هشتم: موجود ممکن (= مقداری)، مجرد از زمان نیست.

اصل نهم: ذات خداوند متعال هرگز شناخته نمی‌شود چه اینکه:

الف) آنچه شناخته شود مقداری و مخلوق است.

ب) ذات فراتر از مقدار، قابل شناخت و وصول نیست.

ج) تنها راه علم به وجود ذات فراتر از مقدار، علم به وجود مخلوقات آن است.

اصل دهم: تقابل وجود خالق و خلق، تقابل و تباین "مقدار" و "غیر مقدار" بوده، و آنچه بر خلق (موجود دارای مقدار و اجزا) روا باشد، ویژه خود آن‌ها است. نتیجه: اقرار به وجود خالقی که هم "هست"، و هم "بر خلاف همه چیز است"، ضروری است.

اینک به توضیح مختصری پیرامون اصول ده‌گانه فوق می‌پردازیم:

اصل اول: هر موجود ممکن، عددی (= قابل پذیرش کمی و زیادی) است.

آنچه پذیرای وجود باشد، وجود مثل و مانند آن نیز ممکن است، براین اساس هر چیزی که ایجاد آن ممکن باشد حقیقتی عددی (= قابل شمارش) بوده، و واقعیتی قابل زیاده و نقصان دارد.

به دیگر سخن: تأمل در خور و شایسته در جستجوی ملاک مخلوقیت اشیا به ما می‌نمایند که مخلوق آیت و نشان "پذیرش زیادی و کمی" دارد، یعنی عقل ما به طور بدیهی و روشن می‌یابد که مثلاً کره ماه موجود، هیچ امتناعی ندارد که بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از این که هست باشد، یا تعداد سیارات منظومه شمسی تعدادی بیش‌تر یا کمتر از حال کنونی خویش می‌شدند (= امکان ذاتی). البته این در حالی است که هرگز عقل نمی‌پذیرد که کره ماه در یک زمان هم کوچک‌تر از آن که هست باشد و هم بزرگ‌تر! و یا هم کروی باشد و هم مکعب یا مخروط، و یا اینکه تعداد سیارات منظومه ما در یک زمان هم نه عدد باشند و هم ده عدد (= امتناع ذاتی). امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إني ما وجدت شيئاً صغيراً ولا كبيراً إلا وإذا ضمّ إليه مثله صار أكبر.^(۲)

من هیچ چیز کوچک یا بزرگی نیافتم مگر اینکه هر گاه مثل آن بر آن افزوده گردد بزرگتر خواهد شد.

و می‌فرماید:

إن الأشياء لو دامت علي صغرها، لكان في الوهم أنه متى ما ضمّ شيء إلى مثله كان أكبر.^(۳)

بر فرض که اشیا بر کوچکی خود باقی می‌مانند، باز هم در وهم چنان بود که هر گاه چیزی به مثل خود افزوده می‌شد بزرگتر می‌گردید.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

كلّ ما قدره عقل أو عرف له مثل فهو محدود.^(۴)

هر چیزی که عقل آن را در نظر گیرد، یا اینکه برای آن مثل و مانند شناخته شود دارای حد خواهد بود.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

كلّ محدود متناه إلى حدّ، فإذا احتمل التحديد احتمل الزيادة، وإذا احتمل الزيادة احتمل النقصان.^(۵)

هر چیزی که قابل شناخت باشد متناهی به حدّ خاصی است، و چون قابل تحدید باشد قابل افزایش خواهد بود، و هر چیزی که قابل افزایش باشد قابل نقصان است.

امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

إن ما سوي الواحد متجزئ، واللّه واحد أحد لا متجزئ ولا متوهم بالقلّة والكثرة، وكل متجزئ أو متوهم بالقلّة والكثرة فهو مخلوق دال علي خالق له.^(۶)

همانا جز خداوند یگانه، همه چیز دارای اجزا است، و خداوند یکتا نه دارای اجزا است و نه قابل تصوّر به کمی و زیادی می‌باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده یا قابل تصوّر به کمی و زیادی باشد مخلوق است و دلالت بر این می‌کند که او را خالقی می‌باشد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إنه ليس شيء إلا يبيد أو يتغيّر أو يدخله التغير والزوال أو ينتقل من لون إلى لون، ومن هيئة إلى هيئة، ومن صفة إلى صفة، و من زيادة إلى نقصان، ومن نقصان إلى زيادة، إلا رب العالمين.^(۷)

هیچ چیزی نیست مگر اینکه از میان می‌رود و دگرگون می‌شود، یا اینکه تغییر و زوال را در آن راه است، یا اینکه از رنگی به رنگی دیگر، و از شکلی به شکل دیگر، و از صفتی به صفتی دیگر، و از زیاده رو به نقصان، یا از نقصان رو به زیادی می‌رود مگر پروردگار عالمیان.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

... لا افتراق الصانع والمصنوع، والحاد والمحدود.^(۸)

... زیرا لازم است که آفریدگار و آفریده، و حد نهنده و محدود شده تفاوت داشته باشند.

اصل دوم: هر موجود عددی ای متجزی است.

عقل به روشنی می‌یابد که آیت و نشان مذکور (پذیرا بودن کمی و زیادی) در اشیای مورد اشاره به این ملاک است که آن‌ها موجوداتی دارای مقدار و اجزا می‌باشند و البته چنانچه ذاتی دارای اجزا و ابعاض و ابعاد زمانی و مکانی نباشد تصور معنای زیاد شدن و کم شدن و تعدد و تکثر آن ذاتا محال و غیر ممکن خواهد بود.

به عبارت دیگر: تنها ذاتی پذیرای وجود است که دارای اجزای وجودی معینی باشد، و متقابلاً نیز تنها ذاتی قابل عدم و از میان رفتن است که همچنان دارای اجزای مقداری باشد، و چنانچه ذاتی فراتر از داشتن این ملاک (= اجزا و ابعاض وجودی) باشد، تصور وجود پذیري یا معدوم شدن آن ممنوع و بی‌معنا بوده، و چنین موجودی فراتر از داشتن قابلیت وجود و عدم (= امکان وجود) می‌باشد.

لازم به ذکر است منظور از پذیرش زیاده و نقصان و کمی و زیادی اشیا، وجود و عدم یافتن حقیقی آنهاست، نه تجزیه و ترکیب‌های فیزیکی یا شیمیایی مواد طبیعت که حقیقت آن‌ها جز جا به جایی و تغیر صورت‌های اجزای موجود در آن‌ها چیز دیگری نیست، و ما حقیقت وجود و عدم یافتن (= زیادی و کمی پذیري واقعی) آن‌ها را تجربه نمی‌کنیم.^۲

2. بنا بر این اعتقاد به وجود مجرداتی که در عین اینکه تعدد باشند خودشان جزء نداشته باشند عقیده‌ای نادرست است زیرا:

اولاً: گفتیم که: حکم مذکور (ملازمه فرض تعدد با کمیت و مقدار) از بدیهیات می‌باشد. ثانیاً: در فرض مذکور - یعنی در صورت فرض تعدد و تکثر موجوداتی که دارای مقدار و اجزا نباشند - بدون شك هر يك از افراد چنین مجموعه‌ای، جزئی از کل آن‌ها خواهد بود (به گونه‌ای که مثلاً مجموع ده فرد آن‌ها دارای مقداری از وجود است که نه فرد آن‌ها آن مقدار را ندارد، و هر هشت فرد

از آن‌ها دارای مقداری از وجود است که هفت فرد از آن‌ها دارای آن مقدار از وجود نیست و همین‌طور، پس مجموعه ده فرد آن‌ها قابل تقسیم به ده جزء می‌باشد، و هر حقیقی که قابل تقسیم به عدد معینی باشد به کمتر و بیشتر از آن نیز قابل تقسیم است، چه اینکه بدیهی است اگر عدم قابلیت تقسیم در مورد چیزی ذاتی آن باشد مطلقاً قابل تقسیم نخواهد بود، و چنانچه ذاتی آن نباشد تفاوتی بین کمی و زیادی تقسامات، و کوچکی و بزرگی اجزای آن نمی‌باشد. در نتیجه، هر فرد از افراد ده‌گانه قابل تقسیم به تقسامات مختلف و دارای اجزا خواهد بود.

لازم به ذکر است در مثال مذکور (مجردات ده‌گانه)، فرقی نمی‌کند که وجود هر یک از مجردات فرض شده محیط بر مراتب پایین‌تر از خود باشد، یا اینکه هر یک از آن‌ها در مقابل دیگری وجودی مستقل داشته باشند، بلکه در صورت اول - که عقیده معتقدین به تشکیک وجود نیز بر آن مبنا استوار است - به طور بدیهی مرتبه دهم، مرکب و متشکل از ده جزء می‌باشد، چنانکه سایر مراتب نیز نسبت به مراتب پایین‌تر از خود دارای چنین حکمی هستند. از همه اینها گذشته اعتقاد به اینکه یک حقیقت (مانند مثال، یا مانند عقول عشره فلسفی)، تنها به عددی معین قابل تقسیم بوده و به بیشتر از آن قابل تقسیم نباشد مستلزم اعتقاد به وجود جزء لایتجزی می‌باشد که بطلان آن در محل خود ثابت است. مضافاً بر اینکه باید دانست بین کم متصل و کم منفصل تفاوت ذاتی وجود نداشته، و تفاوت آنها صرفاً امری اعتباری است.

توضیح بیشتر اینکه کمیت (= مقدار) را دو قسم دانسته‌اند یکی "کمیت متصل"، و دیگری "کمیت منفصل". کمیت متصل مانند خط یک متری، یا یک جاده بین دو شهر؛ و کمیت منفصل مانند: چند عدد سیب، یا چند عدد مثلث.

با توجه به آنچه داشتیم که فرض هر گونه تعدد و تکرار جز در موضوع دارای اجزا ممکن نیست بدیهی خواهد بود که تفاوت کمیت متصل و منفصل تنها در این است که اجزای وجودی کم متصل (= پیوسته) با همدیگر نوعی پیوستگی و پیوند دارند ولی هر یک از افراد کم منفصل (= جدا از هم) موجودات دارای اجزایی می‌باشند که میان آن‌ها پیوند و پیوستگی افراد کم متصل وجود ندارد، و این در حالی است که افراد هر دو قسم از حیث سنخ ذات و حقیقت خود یکسان بوده، دارای اجزای معین و مشخصی می‌باشند به گونه‌ای که البته تبدیل هر یک از آن‌ها به دیگری هیچ‌گونه امتناع ذاتی ندارد.

چنانچه کسی خیال کند: "برخی موجودات، دارای حدود وجودی‌ای هستند که آن حدود موجب محدودیت برخی، و سعه وجود برخی دیگر از آن‌ها نسبت به دیگری می‌باشد، ولی هیچ‌کدام از این موجودات دارای کمیت و مقدار نیست". باید دانست که چنین شخصی به معنای کمیت و مقدار توجه ندارد، بلکه اصل معنای کمیت و مقدار را پذیرفته است، و تنها از آوردن نام آن پرهیز دارد.

امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

الحمد لله الذي لم يكن... له شخص فيتجزىء، ولا اختلاف صفة
فيتناهي. (١٠)

سپاس خداوندی را که... دارای پیکره نیست که متجزی شود، و دارای صفات
گونگون نیست که تناهی پذیرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

فهو الواحد الذي لا واحد غيره لانه لا اختلاف فيه. (١١)

پس او واحد و یکتایی است که جز او واحدی نباشد، زیرا وجود او گونه گونه
نیست.

اصل سوم: نامتناهی، محال و موهوم است.

بر اساس حکم بدیهی عقل، حقیقت مقدری و عددی و دارای جزء و کل، در هر
مقدری که موجود شود باز هم قابل زیاده و نقصان می باشد و محال است که افرادی
نامتناهی از آن حقیقت محقق شود. (١٢)

"سزواری" در مورد معنای شدت و نورانیت وجود می گوید: إن الكثرة التي من حيث الشدة والضعف
والتقدم والتأخر وغيرهما في أصل الحقيقة الوجودية، كاشفة عن الأشملية والأوسعية وفقد السلب بما هو
سلب الوجود. (حاشیه اسفار، ٦ / ٢٢): کثرت و بیشتری ای که در اصل حقیقت وجودی، از حیث
شدت و ضعف و پیشی و پستی - و غیر آن دو - وجود دارد، بیان کننده شمول و وسعت بیشتر، و
نداشتن کمبود - از حیث اینکه کمبود وجود است - می باشد.

یکی از شواهد روشن استحاله وجود مجردات این است که قائلین به آن به ناچار معنای تجرد و
بساطت را از حقیقت آن برگردانده، و به معنای "احاطه ذاتی و وسعت وجودی" که به صراحت
مستلزم "ترکیب حقیقی" و "داشتن اجزای مقدری" و "عدم بساطت و تجرد" است تأویل می کند.
به خواست خداوند تعالی در بحث اثبات توحید و یگانگی خالق متعال نیز بیان خواهیم داشت که دلیل
بر استحاله تعدد ذات باری این است که: امکان تعدد و تکثر، فرع بر دارای مقدار و اجزا بودن شیء
است، و از آنجا که خداوند جل و تقدس جزء و کل و مقدار ندارد محال است که شریک و دوم و سوم
برای او بتوان فرض کرد

٣. تذکر نکاتی پیرامون موهوم بودن وجود نامتناهی لازم است:

۱. "عدد"، واقعیت خارجی ندارد و نماد معدود می‌باشد، لذا منظور حقیقی از موضوع احکامی که گفتیم تمامی موجودات قابل ائتصاف به وصف "نامتناهی بودن"، و همه اشیا دارای اجزای واقعی خارجی می‌باشد. چنانکه در "شرح تجرید" آمده است: قال: وكل واحد منها أمر اعتباری يحكم به العقل علي الحقائق إذا انضم بعضها إلى بعض في العقل انضماما بحسبه. أقول: كل واحد من أنواع العدد أمر اعتباری ليس بثابت في الأعيان بل في الأذهان يحكم به العقل علي الحقائق كأفراد الإنسان أو الفرس أو الحجر أو غيرها إذا انضم بعض تلك الأفراد إلى البعض. (علامه حلی: شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق زنجانی، ۱۰۳).
۲. مجموعه‌ای را که دائما قابل زیادت است، و افراد آن هر چه زیاد شوند پیوسته محدود و متناهی خواهند بود - مانند عمر جاویدان اهل بهشت - "نامتناهی لایقنی" (= غیر ایستا)، می‌نامند، (گر چه صحیح این است که آن را "متناهی لایقنی" بنامیم). در "شرح تجرید" آمده است: ولما كان التزايد غير متناه بل كل مرتبة يفرضها العقل يمكنه أن يزيد عليها واحدا فيحصل عدد آخر مخالف لما تقدم به بالنوع كانت أنواع العدد غير متناهية. (علامه حلی: شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق زنجانی، ۱۰۳).
۳. هنگامی که گفته می‌شود: "عدد نامتناهی است"، منظور از آن همان "نامتناهی لایقنی" است. و معنای آن این است که: هر عدد یا معدودی که در نظر گرفته شود دائما قابل زیادت و افزایش است، و هرگز واقعیتی نامتناهی و غیر قابل زیادت نخواهد بود.
۴. چنانچه کسی نامتناهی را موجودی حقیقی بداند و در عین حال بگوید: "این موجود نامتناهی جزء ندارد و قابل فرض زیاده و نقصان نیست"، توجه ندارد که موضوع "تناهی و عدم تناهی" مقدار است، و قابلیت زیاده و نقصان خاصیت ذاتی مقدار و شیء دارای اجزای می‌باشد. این سخن درست مانند این است که کسی معنای جسم را فهمیده، و نداند که موضوع تصور جسمیت، طول و عرض و عمق است، سپس مثلا در مورد خداوند بگوید: "خداوند جسمی است که نه طول دارد، و نه عرض، و نه ارتفاع، و نه زمان، و نه مکان، و نه...". چنانکه در "شرح تجرید" نیز بیان شده است که: قال: والجنس معروض التناهی وعدمه. أقول: يريد بالجنس الكم من حيث هو هو، فإنه جنس لنوعی المتصل والمنفصل، وهو الذي يلحقه لذاته التناهی وعدم التناهی، وإنه عدم الملكة لا العدم المطلق، فإن العدم المطلق قد يصدق علي الشيء الذي سلب عنه ما باعتباره يصدق أنه متناه كالمجردات، وإنما يلحقان - أعني التناهی وعدمه العدم الخاص - ما عدا الكم بواسطة الكم، فيقال للجسم "إنه متناه أو غير متناه" باعتبار مقداره، ويقال للقوة ذلك باعتبار عدد الآثار وامتداد زمانها وقصره، ويقال للبعد والزمان والعدد "إنها متناهية وغير متناهية" لا باعتبار لحوق طبيعة بها بل لذاتها. قال: وهما اعتباريان. أقول: يريد به أن التناهی وعدمه من الأمور الاعتبارية لا العينية، فإنه ليس في الخارج ماهية يقال لها "إنها تناه أو عدم تناه" بل إنما يعقلان عارضا لغيرهما في الذهن. (علامه حلی: "قدس سره": شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق زنجانی، ۲۲۱).

و شیخ طوسی " قدس سره " می‌فرماید: ولا يجوز وصفه بأنه جسم مع انتفاء حقيقة الجسم عنه، لأن ذلك تقض اللغة، لأن أهل اللغة يسمون الجسم ما له طول وعرض وعمق، بدلالة قولهم " هذا أطول من هذا " إذا زاد طولاً، و " هذا أعرض من هذا " إذا زاد عرضاً و " هذا أعمق من هذا " إذا زاد عمقا، و " هذا أجسم من هذا " إذا جمع الطول والعرض والعمق. فعلم بذلك أن حقيقة الجسم ما قلناه، وذلك يستحيل فيه تعالی، فلا يجوز وصفه بذلك. وقولهم " إنه جسم لا كالأجسام " مناقضة، لأنه نفى ما أثبت نفيه، لأن قولهم " جسم " يقتضى أن له طولاً وعرضاً وعمقا، فإذا قيل بعد ذلك " لا كالأجسام " اقتضى نفى ذلك نفيه، فيكون مناقضة. وليس قولنا " شىء لا كالأشياء " مناقضة، لأن قولنا " شىء " لا يقتضى أكثر من أنه معلوم وليس فيه حس، فإذا قلنا " لا كالأشياء المحدثة " لم يكن في ذلك مناقضة. (شیخ طوسی " قدس سره " : الاقتصاد، ۳۸ - ۳۹).

از جهت معنای لغوی نیز کلمات " منتهای " و " نامتناهی " و " محدود " و " غیر محدود " (به نحو معدوله المحمولی که رجوع آن به سالبه محصله نباشد) تنها در مورد موضوعاتی به کار می‌رود که دارای کشش و امتداد و اجزا باشند.

در کتاب‌های لغت فارسی نیز " بی‌نهایت " و " نامتناهی " به معنای بی‌کران، پایان‌ناپذیر، بی‌شمار، بی‌حد، تمام‌ناشدنی، چیزی که انتها نداشته باشد، دانسته شده است.

۵. چنانچه کسی حقیقتی را پیش از کم شدن، و بعد از کم شدن مساوی بداند، معلوم می‌شود که به معنای حقیقی کم شدن و زیاد شدن و قابلیت زیاده و نقصان توجه ندارد.

۶. برخی پنداشته‌اند که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام خداوند متعال با عنوان " نامتناهی " وصف شده است. این افراد اشتباهاً تقابل " منتهای " و " نامتناهی " را تقابل دو معنای تقیض انگاشته، و بین " قضایای معدوله غیر قابل ارجاع به سالبه محصله " با " قضایای محصله سالبه " خلط کرده‌اند، و روایاتی را که برای بیان فراتری ذاتی خداوند متعال از قابلیت اّتصاف به اوصاف مخلوقات و مقادریات و حقایق قابل زیاده و نقصان وارد شده است، به معنای نامتناهی ساخته اوهام خود - که وجود آن ذاتاً محال است - حمل کرده‌اند.

۷. خداوند متعال ذات علم و قدرت است، و دارای علم و قدرت عددی و مقدری قابل اّتصاف به تنهایی و عدم‌تنهایی نمی‌باشد. لذا اگر کسی علم خداوند را به نحو معدوله‌المحمول، " نامتناهی " - که موضوع آن صرفاً مقدار و عدد بوده، و تقابل آن با " منتهای " منحصر به حیثیت زیاده و نقصان است - بداند، خداوند را دارای صفات مقدری و عددی و مخلوق دانسته است.

شیخ طوسی " قدس سره " می‌فرماید: وقول من قال: إن فيها معان لا نهاية له شيئا قبل شيء لا إلى أول، باطل لأن وجود ما لا نهاية له محال. (شیخ طوسی: الاقتصاد، ۲۴).

ابن میثم بحرانی نیز علم خداوند را عددی ندانسته، می‌فرماید: ومنهم من أنكر كونه عالماً بما لا نهاية له. وحجتهم... أنه يلزم أن يكون في ذاته علوم موجودة غير متناهية. هذا محال. والجواب... نفع الملازمة...

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما احتمال الزیادة كان ناقصا، وما كان ناقصا لم يكن تاما. (۱۳)

هر چیزی که قابل زیادت و فزونی باشد ناقص است، و هر چیزی که ناقص باشد کامل نیست.

و می فرماید:

أنت الّذی لا تحد فتكون محدودا. (۱۴)

تو آن هستی که وصف نمی شوی که در نتیجه محدود باشی.

امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

الّذی لم يكن له... اختلاف صفة فیتناهی. (۱۵)

سبب آن علمه تعالی ذاته، فلا تعدد فيه إذن، وإنما يقع التعدد والتغاير في نسب أذهاننا له إلى كل معلوم،... فلا يلزم إذن تعدد علوم موجودة لذاته. (بحرانی، ابن میثم: قواعد المرام في علم الکلام، ۹۹).

۸. برخی وجود نامتناهی را در صورتی که افراد آن هم زمان و مترتب بر هم نباشند محال نمی دانند. این اعتقاد، نادرست و خلاف واقع می باشد زیرا با توجه به آنچه بیان داشتیم روشن است که فرض وجود بی نهایت به طور مطلق ثبوتاً ممتنع است.

۹. گاهی گفته می شود: $\infty + a = \infty$ و $\infty - a = \infty$ و $\infty \times a = \infty$ و $\infty = 0$ و ۱ و

$\infty + \infty = \infty$ و... باید دانست که این گونه عبارات هیچ ربطی به اثبات وجود "نامتناهی" و "بی نهایت" ندارد، و منظور از آوردن آن ها محاسبات خاصی است که در واقع به "نامتناهی لایقنی" برمی گردد. "دایرة المعارف فارسی" در مورد "بی نهایت" در اصطلاح ریاضیات می نویسد: عددی بزرگتر از هر عدد دیگر، یا (به جای "بی نهایت دور"). موضعی که نسبت به دستگاه مقایسه در وراء هر حدی واقع است... علامت ∞ (یا $+\infty$)، که به اضافه بی نهایت خوانده می شود) که آن را به مجموعه اعداد حقیقی ملحق می کنند، و بزرگتر از هر عدد حقیقی می شمارند... علامت $-\infty$ (بخوانید منهای بی نهایت) را نیز به همان مجموعه ملحق می کنند، و آن را کوچکتر از هر عدد حقیقی (اعم از مثبت یا منفی) محسوب می دارند. وارد کردن این علامات به منظور تعمیم و تسهیل بیان احکام است. هیچ یک از علامات $+\infty$ و $-\infty$ (به اضافه بی نهایت، و منهای بی نهایت) در واقع عدد نیستند. ولی گاهی از طریق اهمال آن ها را در شمار اعداد به حساب می آورند.

و می نویسد: بی نهایت کوچک ریاضی اساساً متغیر است، یک مقدار ثابت هر قدر هم کوچک باشد بی نهایت کوچک ریاضی نیست.

خداوندي كه... داراي صفات مختلف و گوناگون نيست، كه در نتيجه متناهي گردد.

امير المؤمنين عليه السلام مي فرمايند:

كل مسمي بالوحدة غيره قليل.^(۱۶)

هر واحدنامي جز او، كوچك و اندك است.

امام صادق عليه السلام مي فرمايند:

إن الكيفية جهة الصفة والاحاطة.^(۱۷)

همانا كيفيت داشتن، نشانه موصوف شدن و به احاطه درآمدن است.

امام رضا عليه السلام مي فرمايند:

ومن قال: متى؟ فقد وقته، ومن قال: في م؟ فقد ضمنه، ومن قال: إلى م؟ فقد نهاه، ومن قال: حتى م، فقد غيَّاه، ومن غيَّاه فقد غايَّاه، ومن غايَّاه فقد جزَّاه، ومن جزَّاه فقد وصفه، ومن وصفه فقد ألحد فيه.^(۱۸)

و هر كس از زمان وجود او پرسد او را داراي وقت و زمان دانسته، و هر كس از مكان او پرسد ذات او را دربر گرفته دانسته، و هر كس براي او حدود وجود جويد او را داراي حدود و مقادير انگاشته، و هر كس او را محدود انگارد او را داراي اجزا دانسته، و هر كس او را متجزِّي داند او را قابل وصف پنداشته، و هر كس او را قابل وصف داند ملحد شده است.

و در مناظره رسول الله صلي الله عليه وآله با دهریان آمده است:

أو لستم تشاهدون الليل والنهار وأحدهما بعد الآخر؟ فقالوا: نعم، فقال: أفترونهما لم يزالا ولا يزالون؟ فقالوا: نعم، قال صلي الله عليه وآله: أفيجوز عندكم اجتماع الليل والنهار؟ فقالوا: لا، فقال: فإذا ينقطع أحدهما عن الآخر فيسبق أحدهما ويكون الثاني جاريا بعده. فقالوا: كذلك هو، فقال، صلي الله عليه وآله: قد حكمتم بحدوث ما تقدم من ليل أو نهار ولم تشاهدوهما، فلا تنكروا لله قدرته.^(۱۹)

آيا نمي بينيد كه وجود شب و روز يكي پس از ديگري است؟ گفتند: چرا. فرمودند: آيا مي پنداريد كه آنها ازلى هستند؟ گفتند: آري. فرمودند: آيا جايز

می‌دانید که شب و روز هم‌زمان باشند؟ گفتند: نه. فرمودند: پس باید هر یک از آن‌ها تمام شود تا نوبت دیگری برسد؟ گفتند: آری، چنین است. فرمودند: اینک با اینکه شب و روزهای گذشته را ندیده‌اید، به حدوث آن‌ها اقرار کردید، پس قدرت خداوند را انکار نکنید.

و همان حضرت می‌فرماید:

أتقولون ما قبلکم من الليل والنهار متناه أم غير متناه؟ فإن قلت: غير متناه، فقد وصل إليکم آخر بلا نهاية لاوَّله، وإن قلت: إنَّه متناه، فقد كان ولا شيء منهما.^(۲۰)

آیا شما می‌گویید شبها و روزهای قبل از شما منتهی است یا نامتناهی؟ اگر بگویید نامتناهی است، پس آخر چیزی به شما رسیده است که اول آن را نهایتی نیست!! و اگر بگویید منتهی است پس هیچ‌کدام از آن دو موجود نبوده‌اند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إن الله تبارك وتعالى لا يوصف بزمان ولا مكان، ولا حركة ولا انتقال ولا سکون، بل هو خالق الزمان والمكان والحركة والسکون، تعالى عما يقول الظالمون علواً كبيراً.^(۲۱)

همانا خداوند قابل توصیف به داشتن زمان و مکان و حرکت و انتقال و سکون نیست، او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است، فراتر است از آنچه ستمگویان می‌اندیشند فراتری بزرگی.

و می‌فرماید:

إنه أين الاين وكيف الكيف.^(۲۲)

همانا خداوند تعالی "مکان" و "کیفیت" را ایجاد فرموده است.

توضیح بیشتر درباره محال بودن وجود نامتناهی این است که:

حقیقت عددی - چه کمّ متّصل فرض شود و چه کمّ منفصل، و چه حصّه‌های متعدّد وجودی، و چه مراتب شدید و ضعیف یک حقیقت، محال است که نامتناهی و نامحدود باشد زیرا:

الف) هر عددی که فرض کنیم همان عدد به اضافه یک فراتر از مفروض اول خواهد بود، پس هرگز مرتبه نامتناهی آن تحقّق نخواهد یافت.

ب) عدد، حقیقتی قابل زیاده و نقصان است و چنانچه تحقّق مرتبه نامتناهی آن ممکن باشد لازم می‌آید آن مرتبه قابل زیاده نباشد، یعنی لازم می‌آید عدد به آخر رسیده و محدود و متناهی باشد. و این فرض مستلزم خلاف ذات، و خلاف فرض، و خلاف بدیهی است.

ج) از هر حقیقت عددی و شمارشی که آن را نامتناهی فرض کرده‌ایم مقدار معینی می‌کاهیم، اگر باقی‌مانده با مفروض اولی مساوی باشد تساوی دو مقدار غیرمساوی لازم می‌آید، و چنانچه باقی‌مانده از مفروض اولی کمتر باشد محدود و متناهی خواهد بود و مفروض اولی نیز که مقدار معینی بر آن افزون دارد باید متناهی و محدود باشد.^۴(۲۳)

۴. باید دانست که در طول تاریخ اعتقادی شیعی، اعتقاد به محال بودن وجود نامتناهی از امور مسلم و بدیهی بوده است، و اعتقاد به آن به توسط فلسفه یونان و عرفای اهل سنت در بین برخی از ایشان رخنه کرده است.

ابو الصلاح حلبی می‌فرماید: فیلزم ما قلناه من وجود ما لا نهاية له، مع استحالتة بدلیل وجوب حصر ما وجد. (أبو صلاح حلبی: تقریب المعارف، ۷۶).

و می‌فرماید: فیؤدی إلى وجود ما لا نهاية له. (أبو الصلاح حلبی: تقریب المعارف، ۸۱).
و می‌فرماید: وذلك یؤدی إلى ایجاد ما لا یتناهی من المشتبهات. (أبو الصلاح حلبی: تقریب المعارف، ۸۷).
و می‌فرماید: ولأنه یوجب علیهم تقدم تکلیف علی تکلیف إلى ما لا نهاية له.... وذلك محال. (أبو الصلاح حلبی: تقریب المعارف، ۱۳۶).

و می‌فرماید: إن ذلك یقتضی تقدم تکلیف قبل تکلیف إلى ما لا یتناهی، وذلك محال. (أبو الصلاح حلبی: الکافی، ۵۳).

شیخ طوسی می‌فرماید: إن وجود ما لا نهاية له محال. (شیخ طوسی: الاقتصاد، ۲۴).

اصل چهارم: موجود دارای مقدار و اجزا (= ممکن)، حادث حقیقی (=
 دارای ابتدای وجود) است.

موجود دارای مقدار و اجزا و عدد از هر جهت محدود بوده، و از حیث زمان و مکان لزوماً منتهای است. علاوه بر اینکه حقیقت مقداری و قابل وجود و عدم، نیازمند به این است که دیگری آن را ایجاد کند، و هرگز نمی‌توان موجودی را که ازلی بوده و عدم نداشته باشد ایجاد کرد، و گرنه تحصیل حاصل لازم می‌آید. (۲۴)

و می‌فرماید: لآنه لو وجب ذلك لأدي إلى وجوب ما لا يتناهي، وذلك محال. (شیخ طوسی: الاقتصاد، ۸۲).

شرح تجرید می‌نویسد: إن وجود ما لا يتناهي محال علي ما يأتي. (علامه حلّی: شرح التجرید، تحقیق آملی، ۳۵).

و می‌نویسد: قال: وأما تهاهی جزئیاتها فلأن وجود ما لا يتناهي محال للتطبيق. (علامه حلّی: شرح التجرید، تحقیق آملی، ۲۶۱).

و می‌نویسد: وهكذا إلى ما لا يتناهي وهو محال. أما أولاً فلما بينا من امتناع وجود ما لا يتناهي مطلقاً، وأما ثانياً فلأن تلك الإضافات موجودة دفعةً ومرتبةً في الوجود باعتبار تقدم بعض المضاف إليه علي بعض فيلزم اجتماع أعداد لا تتناهي دفعةً مرتبةً وهو محال اتفاقاً، وأما ثالثاً فلأن وجود الإضافات يستلزم وجود المضاف إليه فيلزم وجود ما لا يتناهي من الأعداد دفعةً من ترتبها، وكل ذلك مما برهن علي استحالة. (علامه حلّی: شرح التجرید، تحقیق آملی، ۳۶۸ - ۳۶۹).

شرح إحقاق الحق می‌نویسد: وأما ما ذكره آخراً من أنه لا يلزم التسلسل المحال لفقدان شرط الترتب " الخ " فدلّيل علي جهله بشرائط استحالة التسلسل عند المتكلمين، فإن وجود ما لا يتناهي في الخارج محال عندهم مطلقاً سواء كان هناك ترتب أو لا، كما صرحوا به وعرفه من له أدنى تحصيل. (مرعشی: شرح إحقاق الحق، ۱ / ۲۴۴).

۵. رجوع کنید به: شیخ طوسی: الاقتصاد، ۲۷ - ۳۱؛ سیّد مرتضی: الشافی فی الإمامة، ۱ / ۱۶۲؛ سیّد مرتضی: الانتصار، ۴۰۷؛ محقق حلّی، المسلك فی أصول الدین، ۱۰۱؛ ابن میثم بحرانی: قواعد المرام فی علم الکلام، ۵۷.

۵خواجہ نصیر الدین طوسی " قدس سره " در " تجرید الاعتقاد " می‌فرماید: ولا قدیم سوي الله تعالی: هیچ موجود ازلی ای جز خداوند تعالی وجود ندارد.

و علامه حلّی " قدس سره " در شرح آن می‌نویسد: قد خالف في ذلك جماعة كثيرة، أمّا الفلاسفة فظاهر لقولهم بقدم العالم... وكل هذه المذاهب باطلّة، لأن كل ما سوي الله ممكن، وكل ممكن حادث. (كشف المراد، ۵۷): گروه فراوانی با این امر مخالفت کرده‌اند، و مخالفت کردن اهل فلسفه هم روشن و

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

إن ما لم يزل لا يكون مفعولا... إن الفعل كله محدث. (۲۵)

آنچه ازلی باشد مفعول و مخلوق نخواهد بود... همانا هر فعلی حادث و مخلوق است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

أثّه لو كان معه شيء في بقائه لم يجوز أن يكون خالقا له، لآثّه لم يزل معه فكيف يكون خالقا لمن لم يزل معه؟ (۲۶)

اگر چیزی در بقا با خداوند می‌بود دیگر ممکن نبود که خداوند خالق آن چیز باشد، چه اینکه در این صورت آن چیز پیوسته با خداوند بوده است، پس چگونه ممکن است خداوند آفریننده چیزی باشد که ازلا با او موجود بوده است؟!

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

يقول لما أراد كونه: " كن " فيكون. لا بصورت يقرع ولا نداء يسمع، وإثّما كلامه سبحانه فعل منه أنشأه ومثله، لم يكن من قبل ذلك كائنا، ولو كان قدما لكان إلهًا ثانيا. (۲۷)

آنچه را اراده فرماید، تنها می‌گوید: " باش "، پس می‌باشد. نه به وسیله صدایی که شنیده شود، و نه به ندایی که به گوش رسد. و همانا کلام او سبحانه، فعل اوست که پیش از آن موجود نبوده است و او آن را انشا می‌فرماید و ایجاد می‌کند، و اگر قدیم بود معبود دومی بود.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

إن الله تبارك وتعالى لم يزل عالما قديما، خلق الاشياء لا من شيء ومن زعم أن الله تعالى خلق الاشياء من شيء فقد كفر، لآثّه لو كان ذلك الشيء الذي خلق منه الاشياء قديما معه في أزليته وهويته كان ذلك أزليا، بل خلق الله الاشياء كلها لا من شيء. (۲۸)

آشکار است، زیرا ایشان اعتقاد دارند که همه چیز ازلی و قدیم است... همه این مذاهب باطل است، زیرا تمامی ماسوای خداوند ممکنند، و هر ممکنی حادث می‌باشد.

همانا خداوند پیوسته عالم و قدیم بوده است. اشیا را از چیزی نیافریده است و هر کس معتقد باشد که خداوند اشیا را از چیزی آفریده است تحقیقا کافر شده است. زیرا اگر آن چیزی که اشیا از آن آفریده شده‌اند قدیم بوده، در ازلیت و هویت با خداوند وجود داشته است، پس آن چیز ازلی خواهد بود. خداوند تعالی اشیا را از چیزی نیافریده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

... فإن كنت صنعتها وكانت موجودة فقد استغنيت بوجودها عن صنعتها. (۲۹)

... اگر من آن را در حالی که موجود بوده است ایجاد کرده باشم، هیچ نیازی به ایجاد کردن آن نداشته‌ام، چرا که آن خودش موجود بوده است.

و می‌فرمایند:

إيجاد الموجود محال. (۳۰)

ایجاد کردن چیزی که خودش موجود باشد محال است.

اصل پنجم: زمان و مکان، متجزی و حادث حقیقی می‌باشند.

زمان و مکان، (چه دارای وجودی اصیل فرض شوند و چه انتزاعی) مقداری و عددی و دارای اجزا می‌باشند و محال است که وجودی نامتناهی و ازلی داشته باشند.

تذکر این نکته بسیار مهم است که محدودیت مکان و زمان این‌گونه نیست که ما وجود آن دو را دارای لبه‌ای تصور کنیم که آن‌جا وجود آن‌ها پایان یافته، و ماورای آن لبه، زمان و مکان عدم آن دو است، بلکه تصدیق به حدوث زمان و مکان، صرفا امری عقلی می‌باشد و تصور عدم زمان و مکان، برای مخلوقی که شیئیت خود و تمامی مدرکاتش داخل در زمان و مکان و مقدار می‌باشد، محال است.

درست مانند اینکه دیدن " واحد " برای شخص دوبین، و دریافت " موجود سه بعدی " برای تخته‌سیاه، و " زندگی در خارج آب " برای ماهی، و " دیدن

رنگ سفید " برای شخصی که شیشه عینک او قرمز است، و دریافتِ صداها و رنگ‌های دارای طول موج ماورا و مادون طول موجی که گوش و چشم بشر قادر به ادراک آن‌ها است " برای افراد انسان محال بوده و تصدیق به وجود آن‌ها باید از راه‌های دیگر صورت پذیرد.

بنابر این، حقیقت معنای عدم زمان و مکان، تنها به این صورت مورد توجه نفس و تصدیق عقل قرار می‌گیرد که صرفاً تقيض معنای زمان و مکان و رفع آن دو می‌باشد، بلکه می‌توان گفت که زمان و مکان دو بعد وجودی اشیای مخلوق و دارای مقدار و اجزا، و قابل وجود و عدم بوده، فرض وجود آن‌ها جدا از وجود اشیای مخلوق و دارای مقدار و عدد از اساس باطل و موهوم است.^۶ (۳۱)

وروی أنه سئل عليه السلام: أين كان ربنا قبل أن يخلق سماء وأرضاً؟ فقال عليه السلام: " أين " سواءً عن مكان، وكان الله ولا مكان.^(۳۲)

و روایت شده است که از آن حضرت [امیر المؤمنین] علیه السلام سؤال شد: پروردگار ما پیش از آنکه آسمان و زمین را بیافریند کجا بود؟ فرمودند: " کجا " پرسش از مکان است و حال اینکه خداوند بود و مکان نبود.

عن زرارة قال قلت لابي جعفر عليه السلام: أكان الله ولا شيء؟ قال: نعم، كان ولا شيء. قلت: فأين كان يكون؟ قال وكان متكئاً فاستوي جالساً وقال: أحلت يا زرارة، وسألت عن المكان إذ لا مكان.^(۳۳)

6. چنانکه دریافتِ موضوع مثال‌های فوق برای افراد یادشده محال است، الثفات آن‌ها نیز به این مثال‌ها به خودی خود غیرممکن است، و باید در این مورد توسط افرادی هدایت شوند که ادراکات ایشان فراتر از ادراکات خود این اشخاص باشد؛ لذا در جای خود بیان شده است که قبل از مرحله اقرار و تصدیق عقل به وجود خداوند متعال، الثفات و توجه مخلوقات به موضوع خدای واقعی تنها توسط خود او صورت می‌گیرد، و بدون گذشتن از این مرحله تعریف، اثبات مثبتین و انکار منکرین وجود خداوند، به خدای واقعی تعلق نخواهد گرفت. البته در این صورت مسأله اثبات وجود خداوند، تعبّدی نشده و دور نیز لازم نمی‌آید، زیرا الثفات به موضوع از هر راهی که باشد، اثباتاً و نفیاً ربطی به دوری و عقلی یا غیر عقلی بودن اثبات یا انکار آن موضوع ندارد.

زراره گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا خداوند بود و هیچ چیز دیگری نبود؟ فرمودند: آری، گفتم: پس در چه مکانی بود؟ در این هنگام آن حضرت که تکیه داده بودند راست نشستند و فرمودند: ای زراره، سخنی محال گفتی، زیرا از مکان پرسیدی در حالی که هیچ مکانی وجود نداشت.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید:

ففرق بها بین قبل وبعد لیعلم أن لا قبل له ولا بعد... فأخبر بتوقيتها أن لا وقت لموقيتها... ولا يوقته متى ولا يشملها حين.

به وسیله اشیا جدایی قبل و بعد را نمایان فرمود تا معلوم شود که در باره خود او قبل و بعد نباشد... و به حصر آن‌ها در زمان، بی‌اگاهاند که محصور کننده آن‌ها را وقت و زمان نمی‌باشد. "کی" دامن جلال او را به زمان نکشاند، و "حین" را به آستان عظمت او راهی نیست.

سید الشهداء علیه السلام می‌فرماید:

لیس عن الدهر قدمه.

قدم وجود او بر اساس زمان و دهر نمی‌باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

لم تسبق له حال حالا فيكون اولا قبل أن يكون آخرا ويكون ظاهرا قبل أن يكون باطنا.

برای او حال سابق بر دیگری وجود ندارد که قبل از "آخر بودن" اول باشد و قبل از "باطن بودن" ظاهر باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

وما اختلف عليه دهر فيختلف منه الحال.

دهر بر او نمی‌گذرد که لازم آید او را احوالی دگرگون و مختلف و غیر از هم باشد.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

سبق الاوقات كونه.

وجود او بر اوقات و حقیقت زمان سبقت جسته است.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

كان، ليس له قبل. هو قبل القبل بلا قبل... انقطعت عنه الغايات.

خداوند بود و قبل برای او نیست. او قبل از قبل، بدون قبل می‌باشد. غایات و نهایات در او راه ندارد.

و نیز آن حضرت می‌فرماید:

بل حارت الاوهام أن يكيّف المكيف للاشياء، ومن لم يزل بلا مكان ولا يزول باختلاف الازمان.

اوهام حیرانند از این که کیفیت آفرین، و آن را که پیوسته بدون مکان می‌باشد و به اختلاف زمان‌ها زوال ندارد چگونه بدانند و بشناسند؟

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید:

لا تصحبه الاوقات.

او مصاحب و همراه با زمان نمی‌باشد.

و نیز امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

كما كان قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فنائها، بلا وقت ولا مكان، ولا حين، ولا زمان. عدمت عند ذلك الاجال والاوقات وزالت السنون والساعات.

همان‌طور که قبل از ابتدای آن‌ها بوده است بعد از فناي آن‌ها نیز خواهد بود بدون وقت و مکان و حین و زمان. در آن هنگام آجال و اوقات معدوم گردند و سال‌ها و ساعات از میان بروند...

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

كيف يجرى عليه ما هو أجراه، ويعود فيه ما هو أبداه، ويحدث فيه ما هو أحدثه؟! إذا لتفاوتت ذاته ولجزأ كنهه، ولا متنوع من الازل معناه.

چگونه بر او جریان یابد آنچه خود جاری فرموده است؟ و به او باز گردد آنچه خود ظاهر نموده، و در او پدید آید آنچه خود آن را ایجاد فرموده است. در این صورت، ذاتش متفاوت و کنهش متجزی و ازلیت‌ش ممتنع خواهد شد.

بنابر این، سؤال به "کجا" و "کی" درباره او صحیح نیست؛ زیرا مکان و زمان ملکه مقادیرند و اختصاص به همان‌ها دارند، و به غیر مورد خود نسبت داده نمی‌شوند.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

إنما تحد الادوات أنفسها، وتشير الالات إلى نظائرها.

ادوات جز بر خود حد نهند، و آلات جز بر نظائر خود اشاره ندارند.

جاء رجل إلى أبي جعفر عليه السلام فقال له: يا أبا جعفر أخبرني عن ربك متى كان؟ فقال ويحك إنما يقال لشيء لم يكن فكان "متى كان".

مردی نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: بفرمایید که پروردگارتان کی بوده است؟! فرمودند: چه می‌گویی! تنها درباره آن چه که نبوده است و موجود شده می‌گویند "کی بوده؟".

و امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

ومن قال "متى" فقد وقته.

هر کس درباره او بگوید "کی" پس او را زمانی و دارای امتداد دانسته است.

اصل ششم: موجود حادث، نیازمند به خالق است.

هر چیزی که پدید آمدن آن ممکن باشد، محال است خود به خود پدید آید و ناچار باید ایجادکننده و پدیدآورنده‌ای داشته باشد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«أم خلقوا من غير شيء؟!» (۳۴)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ولا بد للمخلوق من الخالق. (۳۵)

مخلوق قطعاً باید خالق داشته باشد.

و می‌فرماید:

كيف يخلق لا شيء شيئاً؟! (٣٦)

چگونه ممکن است که "هیچ"، چیزی بیافریند؟!

و می‌فرمایند:

إنك تعلم أن المعدوم لا يحدث شيئاً. (٣٧)

تو خود می‌دانی که "معدوم"، چیزی ایجاد نمی‌کند.

اصل هفتم: موجود مقداری، خالق نتواند بود.

شیء مقداری و دارای اجزای معین، محدود به حدود وجود خود بوده و بنابر حکم بدیهی عقل، قدرت افزودن بر ذات خویش، و به تعبیر دیگر قدرت بر ایجاد مثل خود را ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

«أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ» (٣٨)

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

كيف ينشئ الأشياء من لا يمتنع من الانشاء. (٣٩)

چگونه ممکن است موجودی که خودش قابل آفرینش است، اشیا را بیافریند؟!

و می‌فرمایند:

لعجز كل مبتدأ عن ابتداء غيره. (٤٠)

... چرا که هر موجود دارای ابتدایی، از وجود دادن به غیر خود عاجز و ناتوان است.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

كل معط منتقص سواه. (٤١)

جز خداوند متعال، هر اعطا کننده‌ای از وجودش کاسته می‌شود.

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

إن كلَّ صانعٍ شيءٍ فمن شيءٍ صنع، واللّه الخالق اللطيف الجليل خلق
وصنع لا من شيء. (۴۲)

هر سازنده‌ای اشیا را از چیزی دیگر می‌سازد، ولی خداوند آفریدگار ناشناخته
و الامقام بدون اینکه اشیا را از چیزی بسازد آن‌ها را ایجاد و خلق فرموده است.

و می‌فرمایند:

كل ما في الخلق لا يوجد في خالقه، وكل ما يمكن فيه يمتنع في صانعه... كيف
يجرى عليه ما هو أجراه ويعود فيه ما هو ابتدأه. (۴۳)

هر چه در خلق باشد در خالق وجود ندارد، و هر چه در آن ممکن باشد در
آفریدگارش ناممکن است... چگونه بر او جاری شود آنچه خود او آن را جاری
نموده است، یا به او باز گردد آنچه او آن را احداث فرموده است؟!

اصل هشتم: ممکن (= مقداری)، مجرد از زمان نیست.

هر چیزی که حادث و دارای ابتدای وجود باشد، به طور بدیهی زمان بر
آن می‌گذرد و محال است که مجرد از زمان باشد.

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرمایند:

وجعلت لكل شيء أمدا، وقدرة كل شيء تقديرا. (۴۴)

و برای هر چیزی پایان و انتهایی قرار دادی، و اندازه هر چیزی را معین و
مشخص فرمودی.

اصل نهم: ذات خداوند متعال هرگز شناخته نمی‌شود چه اینکه:

(الف) آنچه شناخته شود مقداری و مخلوق است.

(ب) ذات فراتر از داشتن مقدار و اجزا، قابل شناخت و وصول نیست.

(ج) تنها راه علم به وجود ذات فراتر از مقدار، وجود مخلوقات آن است.

موجودی که ذات و صفات و حالات آن، مورد شناخت مستقیم و بدون واسطه واقع شود دارای تمیز و پیکره خاص مخلوقی^(۴۵) بوده، و حقیقتی عددی و مقداری و حادث و قابل زیاده و نقصان است.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

كل معروف بنفسه مصنوع.^(۴۶)

هر چیزی که شناخته شود، مصنوع و مخلوق است.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

ليس ياله من عرف بنفسه، هو الدال بالدليل عليه .

هر ذاتی که در شناخت آید معبود نیست، خداوند به واسطه دلیل بر وجود خود راه می‌نماید.

حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌فرماید:

ليس برب من طرح تحت البلاغ.^(۴۷)

هر چیز که بدان توان رسید، پروردگار نیست.

و می‌فرماید:

7. تمیز و تشخیص خاصّ خلقی آن است که حقیقتی مقداری و عددی را از مانند آن مشخص و جدا می‌کند. مقابل این معنا تباین ذاتی موجود مقداری با موجود متعالی از داشتن مقدار و اجزا است. امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: الحمد لله الذي لم يكن... له شخص فيتجزىء. (بحار الأنوار، ۴ / ۲۹۸): حمد خداوندی را که... شخص ندارد که در نتیجه آن دارای اجزا باشد.

احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار، و عن من في السماء احتجابه
 عن في الارض، قربه كرامته و بعده إهانتة. (۴۸)

از عقلها همانسان پنهان است که از دیدگان در نهان است، و از اهل آسمان
 همانگونه پوشیده است که از اهل زمین پوشیده است. قرب او گرامی داشتن
 اوست، و بُعد و دوری از او خوار کردن اوست.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

... إذا تقامت فيه آية المصنوع، ولتحول دليلا بعد ما كان مدلولا عليه. (۴۹)

... وگرنه نشانه مخلوقیت در او پدیدار می شد، و به جای اینکه با دلیل به وجود
 او رسیده شود خود دلیل بر وجود غیر خویش می شد.

و می فرماید:

... ولما كان للبارئ معنى غير المبروء. (۵۰)

... و برای حقیقت وجود خالق و آفریدگار، معنایی جز مخلوق و آفریده شده، باقی
 نمی ماند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

كل موصوف مصنوع وصانع الاشياء غير موصوف بحد مسمي. (۵۱)

هر موجود قابل وصف و شناخت مصنوع است، و آفریننده اشیا به هیچ بیانی
 قابل توصیف نیست.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

جل أن تحله الصفات لشهادة العقول أن كل من حلته الصفات مصنوع. (۵۲)

فراتر از این است که صفات بر او درآیند، زیرا عقول گواهند بر اینکه هر کس
 به حلیه صفات آراسته گردد مصنوع و مخلوق می باشد.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

كل ما وقع عليه حد فهو خلق الله. (۵۳)

هر چیز که مورد وصف و بیان واقع شود، خلق خداوند است.

و می فرمایند:

واعلم أنه لا تكون صفة لغير موصوف، ولا اسم لغير معنى، ولا حد لغير محدود.^(۵۴)

بدانکه صفت جز برای موصوف نباشد، و اسم بدون معنی نشاید، و تنها ذات محدود است که در وصف و بیان آید.

امام امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

... ولا خرقت الاوهام حجب الغيوب فتعتقد فيك محدودا في عظمتك... ولا كيفية في أزلتيك ولا ممكنا في قدمك.^(۵۵)

... اوهام و اندیشه‌ها حجاب‌های غیب را نشکافته است که تو را در عظمتت محدود اعتقاد کند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

ولم يعلم لك مائية وماهية فتكون للاشياء المختلفة مجانسا.^(۵۶)

تو با اشیاي گوناگون هم‌جنس و شبیه نیستی تا اینکه در نتیجه حقیقت ذات تو در شناخت آمده باشد.

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام می فرمایند:

لا تدرکه العلماء ولا أهل التفكير بتفكيرهم إلا بالتحقيق إيقانا بالغيب.^(۵۷)

عالمان به اندیشه خود، و اندیشمندان به تفکر خویش او را ادراک نتوانند، مگر به ایمان یقینی و حقیقی‌ای که به ذات نهان او به دست آورند.

و می فرمایند:

يصب الفكر منه الايمان به موجودا، ووجود الايمان لا وجود صفة.^(۵۸)

فکر درباره او تنها به ایمان به وجود او می‌رسد، نه اینکه به حقیقت ذات و وصف او دست یابد.

متقابلا موجودي که جزء و مقدار نداشته و عددي نباشد، هرگز مورد شناخت واقع نمي شود و تنها راه علم به وجود غير قابل شناخت او، وجود آثار و افعال و مخلوقات او مي باشد:

امام امير المؤمنين عليه السلام مي فرمايند:

دليله آياته و وجوده إثباته. ^(۵۹)

دليل وجود او نشانه هاي آفرينش مي باشد، و راه بردن به وجود او منحصر به اثبات اوست.

امام رضا عليه السلام مي فرمايند:

بصنع الله يستدل عليه. ^(۶۰)

استدلال بر وجود خداوند متعال تنها از راه خلقت و آفرينش اوست.

امام رضا عليه السلام مي فرمايند:

وفيها أثبت غيره ومنها أنيط الدليل. ^(۶۱)

غيريت خود با اشيا را در خود اشيا نماينده است، و دليل بر وجود او منوط به وجود اشيا است.

امام رضا عليه السلام مي فرمايند:

بها تجلي صانعها للعقول. ^(۶۲)

نمايان شدن خداوند متعال براي عقول، به واسطه مخلوقات است.

امير المؤمنين عليه السلام مي فرمايند:

بها تجلي صانعها للعقول وبها امتنع من نظر العيون. ^(۶۳)

خداوند به آفرينش اشيا خود را براي عقول نماينده، و به ملاك قابل رؤيت بودن خود همانها ديده شدن او ممتنع است.

امام رضا عليه السلام مي فرمايند:

إلهي بدت قدرتك ولم تبد هيئته فجهلوك وبه قدروك والتقدير علي غير ما به وصفوك، وإني برىء يا إلهي من الذين بالتشبيه طلبوك، ليس كمثلك شيء، إلهي ولن يدركوك، وظاهر ما بهم من نعمك دليلهم عليك لو عرفوك، وفي خلقك يا إلهي مندوحة أن يتناولوك، بل سووك بخلقك فمن ثم لم يعرفوك، واتخذوا بعض آياتك ربا فبذلك وصفوك، تعاليت ربى عما به المشبهون نعتوك.^(٦٤)

خداوند، قدرتت نمایان و ذات تو در نهان است، تو را نشناختند و به جهل خویش توصیف کردند، و حقیقت تو غیر از آن است که می گویند. بار خدا یا من از آنان که با تشبیه جویای تویند بی زارم، هیچ چیز همانند تو نیست. هرگز تو را نخواهند شناخت و اگر تو را درست می شناختند، آثار آفرینش و ظهور نعمت تو بر ایشان برای راهنمائیشان بر وجود تو کافی بود، اما ایشان تو را با خلقت همسان دانستند، لذا تو را نشناخته، برخی از مخلوقات تو را پروردگار انگاشتند و تو را مانند آن پنداشتند. فراتری تو ای پروردگار من از آنچه اهل تشبیه تو را به آن می ستایند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

إنه الظاهر لمن أراد لا يخفي عليه ، لمكان الدليل والبرهان علي وجوده في كل ما دبره وصنعه مما يري، فأى ظاهر أظهر وأبين أمرا من الله تبارك وتعالى فإنك لا تعدم صنعه حيشما توجهت وفيك من آثاره ما يغنيك.^(٦٥)

همانا او از جهت دلیل و برهانی که در تمامی آنچه ایجاد فرموده و تدبیر می نماید بر وجود او دلالت می کند، برای هر کس که او را قصد کند آشکار است و هرگز مخفی نمی شود. پس کدامین ظاهر، امرش از خداوند ظاهرتر است؟ چرا که تو به هر کجا روی کنی آفرینش او را می بینی، و در وجود خود تو آن قدر از آثار او هست که از همه چیز بی نیازت می کند.

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

يا هشام، إن الله تبارك وتعالى أكمل للناس الحجج بالعقول ونصر النبيين بالبيان ودلهم علي ربوبيته بالادلة.^(٦٦)

ای هشام همانا خداوند در پرتو عقول حجت‌ها را برای بندگان کامل فرموده، و پیامبران را با شرح و بیان به سوی ایشان گسیل داشته، و ایشان را به واسطه ادله بر ربوبیت خویش راه نموده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

... ولا يعرف إلا بخلقه تبارك وتعالى. (۶۷)

خداوند متعال جز از طریق مخلوقات خویش شناخته نمی‌شود.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إن الله تعالى أظهر ربوبيته في إبداع الخلق. (۶۸)

همانا خداوند تعالی ربوبیت خویش را در ابداع خلق ظاهر فرموده است.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید:

وكيف ينشئ الأشياء من لا يمتنع من الانشاء، إذا لقامت فيه آية المصنوع و لتحول دليلا بعد ما كان مدلولاً عليه. (۶۹)

چگونه اشیا را ایجاد کند آن کسی که خودش از پذیرش وجود امتناعی ندارد؟

موجودی که حدوث درباره آن امکان داشته و پذیرای وجود باشد دارای نشان مصنوعیت است، و به جای اینکه از وجود آثار او به وجود او پی برده شود، خود دلیل بر وجود غیر خواهد بود.

اصل دهم: تقابل وجود خالق و خلق، تقابل و تباین "مقدار" و "غیر مقدار" بوده، و آنچه بر خلق (موجود دارای مقدار و اجزا) روا باشد، ویژه خود آن‌ها است.

تقابل و تباین وجود خالق و مخلوق از این جهت نیست که اولی (خالق) دارای وجودی نامتناهی^۸ (۷۰) از حیث زمان و مکان بوده، و دومی (مخلوق) مرتبه‌ای یا

^۸گرچه عقل به طور بدیهی حکم می‌کند که موضوع زیاده و نقصان جز کمیت و مقدار چیزی نیست، اما با صرف نظر از این حکم بدیهی باید دانست که تقابل "تاهی و عدم‌تاهی" و نیز تقابل

حصّه‌اي يا مقداري - حقيقتا يا اعتبارا - از آن وجود را دارا باشد. بلکه تباین ذات خالق و مخلوق از این جهت است که مخلوق، موجودي داراي مقدار و اجزا و زمان و مکان - که تمامی آن‌ها لزوماً محدود و متناهي است - مي‌باشد؛ و خالق متعال، فراتر از داشتن جزء و کل و مقدار و عدد و زمان و مکان است.

بنابراین، زمان و مکان، کوچکي و بزرگي، تناهي و عدم تناهي، دخول و خروج، تولّد و صدور، تجلي و ظهور، تعدّد و تکثر، وجدان^۹ (۷۱) و فقدان، جزء و کل، اطلاق و تقیید، شدّت و ضعف، وقوّه و فعل^{۱۰} (۷۲)، از ملکات و ویژگی‌هاي اشياي داراي مقدار و اجزا و عدد مي‌باشد و ثبوتاً به غير شيء مقداري و عددي و مخلوق نسبت داده نمي‌شود. نیز تصوّر مصاحبت و تعاصر وجود خالق و خلق، و سؤال از قبلیت و بعدیت در مورد آفرینش زمان و مکان - که هر دو لزوماً محدود و متناهي مي‌باشند، تصوّرًا باطل بوده، و موضوعاً منتفي مي‌باشد.

امام صادق عليه السلام مي‌فرماید:

التوحيد أن لا تجوز علي ريك ما جاز عليك.^(۷۳)

توحيد آن است که هر چه بر تو روا باشد، بر پروردگارت روا ندانی.

مراتب تشکیکي وجود "تقابل زیاده و نقصان است. و البته قابلیت زیاده و نقصان، ملاک معلولیت و مخلوقیت است.

^۹ در مورد علم و قدرت و سایر صفات ذات خداوند در جای خود بیان شده است که او ذات علم و قدرت و... است، نه ذاتي که داراي صفات مذکور باشد..

^{۱۰} برخی بر این پندارند که "فعلیت" مساوي با وجود است، لذا گمان مي‌کنند که نفي فعلیت درباره هر چیز مستلزم نفي وجود آن مي‌باشد؛ این اندیشه باطل است زیرا "فعلیت"، معنای اضافی و در مقابل "قوه" مي‌باشد، و دلالت بر نحوي از انحاي وجود همان چیزی مي‌کند که ذاتا داراي قوّه و امکان خاص است. لذا خداوند متعال موضوعاً از قابلیت اتّصاف و قوّه و فعل خارج است. تمامی اشکالاتي که درباره "نامتناهي" بیان داشتیم، به موضوع "فعلیت تام" هم وارد است.

و می‌فرمایند:

كل ما في الخلق لا يوجد في خالقه، وكل ما يمكن فيه يمتنع في صانعه... كيف
يجرى عليه ما هو أجراه ويعود فيه ما هو ابتدأه.^(۷۴)

هر چه در خلق موجود باشد در خالق آن پیدا نمی‌شود، و هر چه در مورد آن
ممکن باشد درباره آفریدگارش ناممکن است... چگونه بر او جاری شود آنچه
خود او آن را جاری نموده است، یا به او باز گردد آنچه او آن را احداث فرموده
است؟!

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

تأويل الصمد: لا إسم، ولا جسم، ولا شبه، ولا صورة، ولا تمثال، ولا حدّ،
ولا حدود، ولا موضع، ولا مكان، ولا كيف، ولا أين، ولا هنا، ولا ثمّة، ولا
خلا، ولا ملا، ولا قيام، ولا قعود، ولا سکون، ولا حركة، ولا ظلماني، ولا
نوراني، ولا روحاني، ولا نفساني، ولا يخلو منه موضع، ولا يسعه موضع،
ولا علي لون، ولا خطر علي قلب، ولا علي شمّ رائحة، منفي عنه هذه
الاشياء.^(۷۵)

تأویل صمد این است که [خداوند] نه اسم است و نه جسم، و نه شبیه دارد و نه
صورت، و نه تمثال دارد، و نه حدّ دارد، و نه حدود دارد، و نه موضع دارد، و نه
جایگاه دارد، و نه کیفیت دارد، و نه مکان و اینجا و آنجا دارد، و نه خالی است،
و نه پر است، و نه قیام و قعود و سکون و حرکت دارد، و نه ظلمانی است و نه
نورانی، و نه روحانی است و نه نفسانی، و نه جایی از او خالی است، و نه
موضعی او را در بردارد، و نه رنگ دارد، و نه بر قلب خطور می‌کند، و نه بویی
دارد، همه اینها از او نفی می‌شوند.

و می‌فرمایند:

ليس في الاشياء بواجب، ولا عنها بخارج.^(۷۶)

نه در اشیا فرو رفته، و نه از آنها خارج است.

بدیهی است تمامی موارد مذکور - مانند ملکه و عدم - از خواص اشیا دارایی مقدار و مخلوق بوده، و خداوند فراتر از قابلیت اتصاف به صفات مخلوقات است.

نتیجه: اقرار به وجود خالقی که هم " هست " و هم " بر خلاف همه چیز است "، ضروری است.

اینک با توجه به اینکه مخلوق - یعنی ذاتی که دیگری آن را آفریده و ایجاد نموده باشد - به آیت و نشانه " پذیرش کمی و زیادی " (= پذیرش وجود و عدم)، و به ملاک " دارا بودن اجزا " شناخته شده، و بر همین اساس از ذاتی که شایستگی خالقیت آن را داشته باشد متمایز و جدا می‌گردد، زمینه ورود در بحث اثبات وجود خالق متعال، و بیان برهان وجود او فراهم می‌آید.

بر اساس ملاک بیان شده - یعنی: "تلازم قابلیت وجود و عدم" با "داشتن مقدار و اجزای معین و مشخص" - است که عقل به روشنی می‌یابد که هرگز نمی‌توان حتی چند عدد سیب را تصور کرد مگر اینکه هر یک از آن‌ها دارای شکل و اجزا و ابعاد وجودی زمانی و مکانی خاصی باشند، و هرگز نمی‌توان حتی روی تخته سیاه چندین شکل کشید مگر اینکه ابعاد وجودی هر یک از آن‌ها را دقیقاً معین و مشخص کرد، و یا اینکه هیچ صنعت‌گر و مهندس و بنایی ممکن نیست مصنوعی ساخته یا بنایی احداث کند مگر اینکه حدود وجودی همه آن‌ها را در مقدار و اجزای معین و مشخص صورت دهد، و البته این امر لازمه غیر قابل انفکاک تحقق هر حقیقت مقداری و عددی (= مخلوق) می‌باشد و در این مورد تفاوتی بین خلقت ابتدایی موجودات یا تغییر دادن صور و اشکال فیزیکی و شیمیایی آن‌ها وجود ندارد.

نیز بیان داشتیم که اولاً هر مجموعه عددی لزوماً محدود و متناهی بوده و عدم تنهایی آن ذاتاً محال است، و ثانیاً هرگز موجود دارایی مقدار و اجزا

نمی‌تواند خالق و آفریننده دیگری باشد؛ و با توجه به این دو اصل، دور و تسلسل موضوعاً منتفی بوده و خالق اشیا باید بر خلاف همه اشیا، یعنی متعالی از داشتن مقدار و اجزا و زمان و مکان و کوچکی و بزرگی و تنهایی و عدم تنهایی باشد.

به دیگر سخن: موجود منحصر است به:

(الف) موجود دارای اجزا و ابعاد و زمان و مکان (مخلوق).

(ب) موجود فراتر از داشتن اجزا و ابعاد و زمان و مکان (خالق).

بین این دو سنخ، تصوّر وجود هر گونه واسطه‌ای محال است.^{۱۱} (۷۷) و مجموعه اشیا دارای جزء و کل و مقدار و عدد را - که محال است وجود آن‌ها چه از جهت زمان، و چه از جهت مکان نامتناهی باشد - خالق و آفریننده‌ای است بر خلاف همه آن‌ها که آیتِ مصنوعیت و ملاکِ مخلوقیت و معلولیت (تجزی و قابلیت زیاده و نقصان) در او وجود ندارد. او حقیقتِ دارای مقدار و اجزا و زمان و مکان و مراتب و حصص وجودی نداشته، هرگز به صفات مخلوقات متّصف نمی‌گردد، و به ذات متعالی و والای خود قابل تصوّر و توهم و شناخت و ادراک و وجدان و وصول و صدور و تولید و تولّد و ظهور و تجلّی و تعدّد و تکثّر و وصف شدن به تنهایی و عدم تنهایی نمی‌باشد.

^{۱۱} امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: لیس بین الخالق والمخلوق شیء، واللّه خالق الأشياء لا من شیء. (بحار الأنوار، ۴ / ۱۶۱): بین خالق و مخلوق چیز سومی وجود ندارد، و خداوند آفریننده اشیا است بدون اینکه آن‌ها را از چیزی آفریده باشد.

و امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: إنّما هو اللّه وخلقّه، لا ثالث بینهما، ولا ثالث غیرهما. (التوحید): تنها او (خداوند) است و خلق او، سومی بین آن‌ها نیست، و غیر از آن دو چیز دیگری وجود ندارد.

هر موجودی که می‌یابیم دارای نشان مخلوقیت (= پذیرش زیاده و نقصان)، و دارای ملاک مخلوقیت (= داشتن مقدار و اجزای معین)، و صفات و حالات مختلف (= کیفیت) می‌باشد، و البته وجود صفات و حالات و داشتن مقدار و اجزای معین برای هیچ‌یک از موجوداتی که ما آن‌ها را می‌یابیم غیر قابل سلب از آن‌ها (= ذاتی آن‌ها) نیست، بلکه از نظر عقلی هیچ امتناعی ندارد که صفات و حالات و حدود و مقادیر معین موجودات مذکور، به صفات و حالات و مقادیر و حدود دیگری مبدل شوند، و معنای اینکه می‌گوییم صفات و احوال و مقادیر اشیا ذاتی آن‌ها نیست نیز همین است که این موجودات نظر به ذات خودشان می‌توانند دارای حالات و صفات و مقادیر دیگری بوده، و به جای قوانینی که بر آن‌ها جاری است قوانین دیگری حکم‌فرما باشد، یعنی مثلاً خورشید که جسمی سیال و نورانی و کروی و دارای حرارت بوده و با سرعتی خاص در مدار خود در حرکت است، از نظر عقل هیچ مانعی ندارد که دارای شکل و سرعت و مسیر دیگری بوده و قوانین دیگری بر آن حاکم باشند.

اینک جای دارد بپرسیم: حال که صفات و حالات و کیفیات و مقادیر و قوانین معین حاکم بر موجودات ذاتی آن‌ها نبوده، و ممکن بود بر وجوه دیگری موجود باشند چه طور شد که از میان هزاران و میلیاردها صورت ممکن تنها در این صورت و حالت و مقدار خاص موجودند و نه حالت و صفت و مقادیری دیگر؟!

آیا ذات آن‌ها چنین اقتضایی داشت؟! که گفتیم: نه؛ آیا هیچ فاعل و مؤثر و علتی نداشته و عدم و نیستی مطلق چنین صفات و حالات و قوانینی را برای آن‌ها انتخاب کرده است؟! این هم که نمی‌شود.

بنابر این به ناچار باید اقرار کنیم آفریدگاری توانا و حکیم بر آن‌ها حاکم بوده و چنین جهاتی را به طور معین و مشخص بر آن‌ها رقم زده است، بدیهی

است وجود اشیای مورد بحث ما هرگز امکان ندارد که بدون حالات و مقادیر مخصوص به خود باشند، و این دقیقا بدین معنا است که آن کس که چنین حالات و اوصافی را بر آن‌ها جاری فرموده هم‌زمان اصل وجود آن‌ها را آفریده و از کتم عدم بر سر سفره وجود نشانده است، و اوست آفریدگار و خالق توانای جهان و جهانیان که تمامی کائنات مقهور اراده و مشیت اویند که برخی از آن‌ها را مقهور قوانین تکوینی، و دیگرانی را دارای قدرت و اختیار، و در معرض جستجوی کمال و فضیلت، مهمان خوان تشریح و هدایت‌های خویش فرموده، و پیوسته بر فرمان‌روایی مطلق و سلطنت کامل خود باقی است.

آفریده‌های دارای عقل و شعور او نیز پیوسته می‌توانند با تحصیل معرفت و عبادت و سؤال و تضرع و درخواست از نوال بی‌منت‌های جود و کرم او برای ابد به سرور و بهجت و سعادت و خوشبختی و کامیابی دست یابند. و البته چنان که گفتیم موجودی که لایق مقام الوهیت و آفریدگاری و خالقیت کون و مکان را دارد باید ملاک مخلوقیت (= داشتن مقدار و جزء و کل) در او پدیدار نبوده و دارای نشان و آیت مصنوعیت (= قبول تعدد و تکرر و کمی و زیادی) نباشد.

امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

إن ما سوي الواحد متجزئ، والله واحد أحد لا متجزئ ولا متوهم بالقلّة والكثرة، وكل متجزئ أو متوهم بالقلّة والكثرة فهو مخلوق دالّ علي خالق له. (۷۸)

همانا جز خداوند یگانه، همه چیز دارای اجزا است، و خداوند یکتا نه دارای اجزا است و نه قابل تصور به کمی و زیادی می‌باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده یا قابل تصور به کمی و زیادی باشد مخلوق است و دلالت بر این می‌کند که او را خالقی می‌باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

لیس بذی کبر امتدت به النهايات فکبرته تجسیمًا، ولا بذی عظم تناهت به الغایات فعظّمته تجسیدًا، بل کبر شأنًا وعظم سلطانا. ^(۷۹)

بزرگی او این گونه نیست که جوانب مختلف، وجود او را به اطراف کشانده باشند و گرنه در این صورت تو او را تنها جسمی بزرگ انگاشته‌ای، و دارای آن چنان عظمتی نیست که همه اطراف به او پایان یافته باشند و گرنه در این صورت تو او را تنها جسمی بزرگ پنداشته‌ای، بلکه او دارای بزرگی شأن و عظمت سلطنت است.

و می‌فرمایند:

هو الذی لم یتفاوت فی ذاته، ولم یتبعض یتجزئة العدد فی کماله. ^(۸۰)
او ذاتی که اجزای گوناگون ندارد، و کمالش تجزیه عددی نمی‌پذیرد.

و می‌فرمایند:

إِنَّهُ أَحَدٌ الْمَعْنَى، یعنی به آنکه لا ینقسم فی وجود ولا عقل ولا وهم، كذلك رَبَّنَا. ^(۸۱)

خداوند حقیقی واحد است، یعنی نه در وجود، و نه در عقل، و نه در وهم، هرگز قابل انقسام نیست. چنین است پروردگار ما.

و می‌فرمایند:

ومن جزأه فقد وصفه، ومن وصفه فقد أُلْحِدَ فِيهِ. ^(۸۲)

هر کس خداوند را دارای اجزا بداند او را موصوف دانسته، و هر کس او را وصف کند در معرفت او بر الحاد رفته است.

و می‌فرمایند:

ومن جزأه فقد جهله. ^(۸۳)

و هر کس او را دارای اجزا داند، به تحقیق او را نشناخته است.

و می‌فرمایند:

تعالی الملك الجبار أن یوصف بمقدار. ^(۸۴)

فراتر است خداوند فرمانروای قدرتمند از اینکه به مقدار وصف شود.

و می‌فرماید:

ما تصوّر فهو بخلافه.^(۸۵)

هر چه تصوّر شود، خداوند بر خلاف آن است.

و می‌فرماید:

... الذى لما شبّهه العادلون بالخلق المبعوض المحدود فى صفاته، ذى الاقطار والنواحي المختلفة فى طبقاته - وكان الموجود بنفسه لا بأداته - انتفى أن يكون قدره حق قدره.^(۸۶)

... همان خداوندی که هنگامی که ستمگران او را به خلقی که دارای اجزا و صفات محدود، و دارای مکان و مراتب مختلف می‌باشد تشبیه کردند، - در حالی که او موجود بنفسه است، نه موجود به ادات (و اجزای) وجودی - معلوم شد او را آن‌چنان که باید نشناخته‌اند.

امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

جلّ وعزّ عن أداة خلقه وسمات برّيته وتعالى عن ذلك علوا كبيرا.^(۸۷)

فراتر و والاتر است از داشتن اجزا و نشانه‌های خلقش فراتری بزرگی.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

ولا تناله التجزئة والتبعيض.^(۸۸)

جزء داشتن و قسمت پذیرفتن را به ساحت او راه نیست.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

كل ما فى الخلق لا يوجد فى خالقه، وكل ما يمكن فيه يمتنع فى صانعه... إذا لتفاوتت ذاته ولتجزأ كنهه...^(۸۹)

هر چه در مخلوق باشد در خالق و آفریدگارش پیدا نمی‌شود، و هر چه در خلق ممکن باشد در آفریننده‌اش ممتنع است... و گرنه وجودش دارای اجزای متعدّد می‌شد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إن الله تبارك وتعالى خلقه وخلقه خلو منه، وكل ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله فهو مخلوق، والله خالق كل شيء، تبارك الذي ليس كمثل شيء.^(۹۰)

همانا خداوند جدا از خلقش، و خلقش جدا از او می باشند.

و هر چیزی که نام شیء بر آن توان نهاد مخلوق و آفریده شده است مگر خداوند. خداوند آفریننده همه چیز است، بس والاست آنکه هیچ چیز مانند او نیست.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

مبائن لجميع ما أحدث في الصفات.^(۹۱)

با اوصاف، تمامی چیزهایی که خلق نموده، مخالف و مابین است.

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

هو القديم وما سواه محدث، تعالى عن صفات المخلوقين علوا كبيرا.^(۹۲)

تنها اوست که ازلی است و جز او همه اشیا حادث و مخلوقند، فراتر است از داشتن صفات مخلوقات و از همانندی با آنها فراتری بزرگی.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

هو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد، منشاء الاشياء ومجسم الاجسام ومصور الصور، لو كان كما يقولون لم يعرف الخالق من المخلوق، ولا المنشاء من المنشأ، لكنه المنشاء فرق بين من جسمه وصوره وأنشأه إذ كان لا يشبهه شيء ولا يشبه هو شيئاً.^(۹۳)

اوست خداوند غیرقابل شناخت آگاه شنوای بینای یکتای یگانه بی مانندی که هیچ چیز از او صادر نشده و او خود نیز از هیچ چیزی پدید نیامده است و هیچ چیزی مانند او نیست. آفریننده اشیا و خالق اجسام و پدید آورنده صور است. اگر چنان بود که ایشان می پندارند خالق و مخلوق و آفریننده و آفریده شده تفاوتی نداشتند، در حالی که او آفریننده و خالق است و فرق است بین او و

اجسامی که او آن‌ها را آفریده و صورت داده است. زیرا هیچ چیزی مانند او نیست و او نیز مانند هیچ چیزی نمی‌باشد.

و نیز می‌فرماید:

ما سوي الله فعل الله... وهى كلّها محدثة مربوبة أحدثها من ليس كمثلها شىء هدى لقوم يعقلون، فمن زعم أنّهم لم يزلن معه فقد أظهر أن الله ليس بأول قديم ولا واحد... قالت النصارى فى المسيح إن روحه جزء منه ويرجع فيه، وكذلك قالت المجوس فى النار والشمس إنّهما جزء منه وترجع فيه. تعالى ربنا أن يكون متجزيا أو مختلفا، وإنما يختلف ويألف المتجزىء، لان كل متجزىء متوهم، والكثرة والقلة مخلوقة دالّ على خالق خلقها... قد كان ولا خلق وهو كما كان إذ لا خلق. لم ينتقل مع المنتقلين... إن الاشياء كلّها باب واحد هى فعله... ويحك، كيف تجترىء أن تصف ربك بالتغيب من حال إلى حال وأنه يجرى عليه ما يجرى على المخلوقين، سبحانه لم يزل مع الزائلين ولم يتغير مع المتغيرين.^(۹۴)

جز خداوند متعال، همه اشیا خلق خداوند هستند... و همه آن‌ها حادث و تحت تدبیر می‌باشند، آن‌ها را آن کسی که هیچ همانندی ندارد ایجاد فرموده است تا اینکه راهنما و هدایتی باشد برای کسانی که تعقل و اندیشه می‌کنند. پس هر کس گمان کند که اشیا ازلی اند خداوند را قدیم یکتا ندانسته است... مسیحیان درباره عیسی می‌گویند که روح او جزء خداست و به وجود خدا باز می‌گردد، مجوسیان نیز برآنند که آتش و خورشید جزء خداوندند و به او باز می‌گردند. والاتر است پروردگار ما از اینکه متجزی یا دگرگون باشد. همانا تنها چیزی دارای ذات ناهمگون یا همگون است که دارای جزء باشد، زیرا هر موجود دارای جزئی قابل تصور و توهم است. کمی و زیادی، مخلوق بوده و دلالت می‌کند بر اینکه خالقی آن را پدید آورده است... خداوند وجود داشت و هیچ خلقی موجود نبود. هم اکنون نیز او - همانگونه که هیچ خلقی وجود نداشت - با خلق دارای انتقال و دگرگونی خود، منتقل و دگرگون نشده است... همه اشیا از يك بآبند و آن این است که همه فعل پروردگارند... وای بر تو، آیا چگونه جسارت می‌ورزی که پروردگار خود را موصوف به تغییر از حالی به حالی دیگر بدانی، و آنچه را که بر مخلوقات بار می‌شود بر او بار کنی؟! مزه است او؛ نه با

موجودات قابل زوال، دگرگونی می‌پذیرد، و نه با مخلوقات متغیر، تغییرپذیر است.

تا اینجا بیان پایه‌های شناخت صحیح خداوند جلّت عظمته را به پایان بردیم و به این نتیجه رسیدیم که: تمامی ماسوای خداوند، حقایقی دارای کمیت و کیفیت، و موجوداتی قابل زیاده (= موجود شدن مثل و مانند آن‌ها) و نقصان (= انعدام) می‌باشند، که به ایجاد و آفرینش خالقی که بر خلاف همه آن‌ها بوده، و فراتر از داشتن جزء و کلّ و مقدار و اجزا است، آفریده شده‌اند، و به مشیت و خواست او موجود و باقی‌اند.

وحدت خداوند متعال یعنی چه و چرا؟

شناخت صحیح خداوند متعال، همان شناخت معنای واقعی توحید او جل و علاست به گونه‌ای که اگر معنای وحدت و یگانگی خداوند متعال به طور صحیح شناخته نگردد، اقرار به وجود او با هر گونه بت‌پرستی می‌سازد. در این فصل به یاری خداوند متعال به توضیح معنای حقیقی توحید بر اساس برهان و تعالیم مکتب وحی می‌پردازیم.

وحدت عددی، وحدت حقیقی، وحدت موهوم

" وحدت " دارای دو معنی می‌باشد:

الف) " وحدت اعتباری " یا " وحدت عددی "

ب) " وحدت حقیقی "

" وحدت اعتباری " یا " وحدت عددی " آن است که ما مقداری معین از يك حقیقت دارای مقدار و اجزا را (که در حقیقت ذات خود متکثر و متجزی و غیرواحد است) " واحد " اعتبار کرده و آن را مبنای شمارش قرار دهیم، مانند اینکه هر کره‌ای را (که در حقیقت ذات خود دارای اجزای متعدد است)

واحد فرض کرده و کره زمین، کره ماه، کره مریخ، کره خورشید و... را بشماریم. یا مقداری از يك کره را واحد فرض (و اعتبار) کرده و مثلا بگوییم: قاره آسیا، قاره اروپا، قاره آفریقا، و...

یا مقدار معینی از مساحت يك قاره را کشور فرض کرده و کشورها و همچنین پس از آن شهرها و خیابانها و کوچهها را بشماریم،

در موارد مذکور واحدي که آن را مبناي شمارش قرار داده‌ایم واحد حقيقي نبوده و در حقیقت ذات خود داراي اجزاي متعدّد و متکثر می‌باشد، لذا آن را " واحد عددي " و " واحد اعتباري " می‌نامیم.

در مقابل معنای فوق، معنای دیگری برای " واحد " وجود دارد و آن واقعی است که به نفس حقیقت خود جزء نداشته، و به نفس ذات خود قابل تعدّد و تکثر و قبول زیاده و نقصان و تناهي و عدم تناهي و داشتن دوم و سوم نیست؛ چه اینکه بدیهی است امکان تعدّد و تکثر و داشتن دوم و سوم، فرع بر مقداری و متجزی بودن ذات است، و " واحد حقيقي " - که البته مصداقي جز وجود قدّوس خداوند ندارد - به نفس ذات متعالی خود فراتر از داشتن شبیه و نظیر و شريك و مثل و مانند و دوم و سوم می‌باشد.^{۱۲} (۹۵) این معنا " واحد حقيقي " نامیده می‌شود که وحدت و غیر قابل تعدّد بودن، و نیز غیر قابل انقسام بودن آن لازمه حقیقت وجود آن است و به اعتبار و فرض ما بستگی ندارد.^{۱۳} (۹۶)

^{۱۲} امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: إن ما لا ثاني له لا يدخل في باب الأعداد. (بحار الأنوار، ۳ / ۲۰۶ - ۲۰۷): موجودي که دوم ندارد در باب اعداد داخل نمی‌شود.

^{۱۳}. قابلیت وصف به " تناهي و عدم تناهي "، و داشتن دوم و سوم و شريك و مانند - همانند ملکه و عدم - از شئون ویژه ذات داراي مقدار و اجزا است، توصیف خداوند متعال - که واحد حقيقي است - به هر يك از دو طرف آن (متناهي و نامتناهي) نادرست است، و از آنجا که حقیقت عددي و موجود داراي جزء و کل در هر مقداری که محقق شود پیوسته محدود و قابل زیاده و نقصان است، موضوع " نامتناهي " مطلقا محال بوده و اعتقاد به وجود آن امری موهوم و نادرست می‌باشد.

برخی را پندار بر این است که " واحد عددی " به معنای این است که شیء " محدود " باشد، و " واحد حقیقی و غیر عددی " به معنای این است که شیء " نامحدود و نامتناهی " باشد، لذا وحدت خداوند را از این جهت می‌دانند که می‌گویند: نامتناهی بودن ذات خداوند جایی برای وجود غیر او باقی نگذاشته، و هستی بی‌کران او به جهت سعه وجودی و فراگیری مطلقش ذاتا قابل تعدد نیست.

با توجه به آنچه بیان داشتیم^{۱۴} (۹۷) معلوم می‌شود وحدت مذکور، " وحدت موهوم " است نه وحدت حقیقی.^{(۹۸)۱۵}

خلاصه اینکه گروهی وحدت خداوند متعال را از جهت بی‌نهایت بودن وجود پندارسته، می‌گویند:

چون ذات خداوند متعال هستی نامتناهی و نامحدود است، پس فرض وجود برای هیچ چیز دیگر در جنب هستی نامتناهی او امکان ندارد؛

در حالی که از دیدگاه برهان و وحی، دلیل " وحدت خداوند " این است که تعدد و تکثر فرع بر مقدار بوده، و همانند " جزء و کل " و " تنهایی و عدم

^{۱۴} یعنی بیان داشتیم که: موضوع تصور "متناهی و نامتناهی" مقدار و عدد است. تعدد و تکثر و تجزیه و قابلیت زیاده و نقصان، لازمه ذات حقیقت مقداری می‌باشد. "وجود نامتناهی" در حقیقت ذات خود دارای تکثر و تجزیه و قابلیت تقسام بوده، و وحدت آن "وحدت اعتباری" خواهد بود. و خداوند متعال واحد حقیقی متعالی از داشتن جزء و بعض است نه واحد اعتباری دارای مراتب مختلف، یا حصص و شئون گوناگون، یا اجزا و ابعاض خارجی بی‌نهایت.

۱۵ شایان توجه است که اعتقاد به وجود "نامتناهی غیر مقداری"، و موجود "نامتناهی بدون جزء"، به خودی خود متناقض است. زیرا چنانکه گفتیم اولاً ائصاف به "تنهایی و عدم تنهایی" از شئون ذات دارای مقدار و اجزا و قابل زیاده و نقصان است؛ ثانیاً نتایجی که از نامتناهی بودن ذات خداوند گرفته می‌شود (مانند وحدت وجود، و خارج نبودن اشیا از ذات خداوند) به هیچ عنوان با این معنا (یعنی نامتناهی بدون جزء و مقدار) موافقت ندارد.

تناهی "، اتّصاف به آن از شوون ذات مقداری و مخلوق است؛ و خداوند متعال خالق مقادیر، و مبائن با همه اوصاف و اعیان تمامی اشیا می باشد، و به ذات متعالی از داشتن مقدار و اجزای خود، قابل تعدّد و تکثّر و داشتن دوم و سوم و شریک نمی باشد.

حضرت رضا علیه السلام در توصیف " وحدانیت " خداوند متعال می فرماید:

هو اللطیف الخیر السميع البصیر الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا أحد، منشیء الاشیاء، و مجسم الاجسام، و مصور الصور، لو کان کما یقولون لم یعرف الخالق من المخلوق، ولا المنشیء من المنشأ، لکنه المنشیء فرق بین من جسمه وصوره وانشأه إذ کان لا یشبهه شیء ولا یشبه هو شیئا.

قلت: أجل، جعلنی الله فداک، لکنک قلت: الاحد الصمد، وقلت: لا یشبه شیئا، والله واحد و الانسان واحد، ألیس قد تشابهت الوجدانية؟ قال: یا فتح، أحلت، ثبتک الله تعالی، إنما التشبیه فی المعانی، فأما فی الاسماء فهی واحدة وهی دلالة علی المسمی، وذلك لان الانسان وإن قیل: " واحد "، فإنما یخبر أنه جثة واحدة و لیس بإثنين، فالانسان نفسه لیست بواحدة لان أعضائه مختلفة، وألوانه مختلفة كثيرة غیر واحدة، وهو أجزاء مجزأة، لیست بسواء، دمه غیر لحمه، و لحمه غیر دمه، وعصبه غیر عروقه، وشعره غیر بشره، وسواده غیر بیاضه، وكذلك سائر جمیع الخلق. فالانسان واحد فی الاسم لا واحد فی المعنی، والله جل جلاله واحد لا واحد غیره، لا اختلاف فیهِ، ولا تفاوت ولا زیادة ولا نقصان، فأما الانسان المخلوق المصنوع المؤلف من أجزاء مختلفة و جواهر شتی غیر أنه بالاجتماع شیء واحد.^(۹۹)

اوست خداوند غیر قابل شناخت خیر شنوای بینای یکتای بی مانندی که چیزی از او پدید نیامده، و خود نیز از چیزی پیدا نشده است، و او را هیچ شبیه و همانند نیست. آفریننده اشیا و اجسام و صور، اگر چنان بود که می گویند خالق و آفریننده با مخلوق و آفریده شده تفاوتی نداشت، و حال اینکه او آفریننده و خالق و صورت دهنده است، و بین او و سایر اشیا تفاوت است چه اینکه هیچ چیز همانند او نیست و او نیز به هیچ چیزی شباهت ندارد.

گفتم: خداوند مرا فدایتان گرداند شما فرمودید: خداوند یکتای بی‌مانند است و هیچ شبیه و نظیر ندارد، و حال اینکه هم خداوند واحد است و هم انسان واحد است، آیا این دو در وحدانیت شبیه هم نیستند؟!

فرمودند: خداوند تو را ثابت قدم بدارد، همانا تشبیه تنها از جهت معانی است، اما از جهت اسما هر دو یکی هستند و دلالت بر مسمی می‌کنند. اگر چه به انسان واحد گفته می‌شود، اما منظور این است که انسان هیكل واحدی است و دو تا نیست، حقیقت وجود انسان واحد نیست زیرا اعضای او مختلفند و او آمیخته از رنگهای متفاوت است و اجزای گوناگون دارد، خون و گوشت و رگ و پیوند و مو و پوست و سپید و سیاهش غیر همدند. بقیه مخلوقات نیز چنینند، پس انسان در اسم واحد است و در حقیقت وجود و معنی واحد نیست. اما خداوند جل جلاله واحدی است که جز او واحدی وجود ندارد، اجزای مختلف و گوناگون نداشته، و ذات او دارای زیادت و نقصان نیست. انسان مخلوق مصنوع، از اجزای مختلف و مواد گوناگون تشکیل یافته است که از اجتماع و به هم پیوستن آنها چیز واحدی پدید آمده است.

به روشنی می‌بینید که بر اساس بیان آن حضرت، تصور وحدت و یگانگی ذات خداوند به معنای فراگیری و شمول ذات او نسبت به همه چیز - که همان نظریه " وحدت وجود " ^{۱۶} (۱۰۰) می‌باشد، و اعتقاد صوفیان در مورد حقیقت وجود و

^{۱۶} ابن عربی صریحاً می‌گوید: إن الأشياء لم تفارق خزائنها، و خزائن الأشياء لم تفارق عندیة الحقّ تعالی، و عندیة الحقّ تعالی لم تفارق ذات الحقّ تعالی، فمن شهد واحدة من هذه الأمور الثلاثة فقد شهد المجموع، وما فی الكون أحدیة إلاّ أحدیة المجموع. (ابن عربی: کتاب المعرفه، ۲۹ - ۳۰): اشیا، از خزائن خود جدا نشده‌اند. و خزائن اشیا، نزد حق تعالی بودن را وانگذاشته‌اند. و نزد حق تعالی بودن، از ذات حق تعالی مفارقت نجسته است. پس هر کس یکی از این امور سه گانه را مشاهده کند، هر سه را مشاهده کرده است. و در صحنه وجود هیچ احدیتی جز احدیت مجموع وجود ندارد.

و می‌گوید: کلّ ذلك من عین واحدة لا، بل هو العین الواحدة، وهو العیون الكثیره: همه آنها از یک عین است، نه، بلکه او خودش عین واحد است، و او خودش عیون کثیر است: أى کلّ ذلك الوجود الخلقی، صادر من الذات الواحدة، ثم أضرب عنه لأنه مشعر بالمغايرة، فقال: بل ذلك الوجود الخلقی هو عین تلك العین الواحدة الظاهرة فی مراتب متعدّده، وذلك العین الواحدة الّتی هی الوجود المطلق، هی العیون الكثیره باعتبار المظاهر المتکثّرة. كما قال:

وحدت خداوند متعال است - مردود و باطل بوده، و امام علیه السلام وحدت خداوند متعال را به معنای فراتر بودن وجود او از داشتن جزء و کل و مقدار و عدد و تناهي و عدم تناهي و زیادت و نقصان بیان می‌فرماید.

رسول أعظم صلى الله عليه وآله می‌فرماید:

اللَّهُ واحد وأحدى المعنى والانسان واحد ثنوى المعنى، جسم، و عرض، و بدن، و روح.^(۱۰۱)

خداوند هم در اسم و هم در معنا واحد است، ولی انسان تنها در اسم واحد است و در معنا دوگانگی دارد. جسم است و عرض، و بدن است و روح.

زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید:

... فكيف هو الله الواحد؟

... معنای " وحدت خداوند " چیست؟

امام علیه السلام فرمودند:

ثمَّ بدأ في خلقه ظاهراً في صورة الأكل والشارب

فانظر ما ذا ترى: یعنی: همهی آن وجودهای خلقی، صادر از همان ذات واحد است، و چون از این سخن بوی مغایرت می‌آید، از آن برگشته و می‌گوید: بلکه آن وجود خلقی، عین همان واحدی است که در مراتب متعدد ظاهر است. و آن ذات واحدی که همان وجود مطلق است به اعتبار مظاهر فراوانش، خود همان عیون کثیر و فراوان می‌باشد.

و می‌گوید:

ثم السر الذى فوق هذا في مثل هذه المسئلة أن الممكنات علي أصلها من العدم وليس وجود إلا وجود الحق بصور أحوال ما هي عليه الممكنات في أنفسها وأعينها فقد علمت من يلتذ ومن يتألم. (ابن عربی: فصوص الحكم، الفص البيهقوي، ۱/ ۹۶).

قیصری می‌گوید: شرح: أى الأعيان الممكنة باقية علي أصلها من العدم، غير خارجة من الحضرة العلمية

كما قال فيما تقدم: والأعيان ما شمت رائحة الوجود بعد، وليس وجود في الخارج إلا وجود الحق

متلبسا بصور أحوال الممكنات فلا يلتذ بتجلياته إلا الحق، ولا يتألم منه سواه. (شرح فصوص الحكم،

واحد في ذاته فلا واحد كواحد، لان ما سواه من الواحد متجزىء، وهو تبارك وتعالى واحد لا متجزىء ولا يقع عليه العد.^(١٠٢)

در ذات خود واحد و یکتا است نه اینکه مانند واحدهای دیگر باشد، زیرا هر واحدی غیر از خداوند دارای اجزا است، ولی او واحد است، نه متجزی است، و نه قابل شمارش.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

والله جل جلاله هو واحد لا واحد غيره، لا اختلاف فيه ولا تفاوت ولا زيادة ولا نقصان.^(١٠٣)

خداوند جلّ جلاله واحد است و جز او واحدی وجود ندارد. اجزای مختلف و متفاوت ندارد و زیاده و نقصان را در او راه نیست.

... إن أعرابيا قام يوم الجمل إلى امير المؤمنين عليه السلام فقال: يا امير المؤمنين، أتقول: إن الله واحد؟ قال: فحمل الناس عليه وقالوا: يا أعرابي، أما تري ما فيه امير المؤمنين من تقسم القلب؟ فقال امير المؤمنين عليه السلام: دعوه، فإن ما يريد الاعرابي هو الذي نريده من القوم، ثم قال:

يا أعرابي، إن القول في " أن الله واحد " علي أربعة أقسام، فوجهان منها لا يجوزان علي الله، ووجهان يثبتان فيه، فأما اللذان لا يجوزان عليه فقول القائل: " واحد " يقصد به باب الاعداد فهذا ما لا يجوز، لان ما لا ثاني له لا يدخل في باب الاعداد، أما تري أنه كفر من قال: إنه ثالث ثلاثة، وقول القائل: هو واحد من الناس، يريد به النوع من الجنس فهذا ما لا يجوز، لانه تشبيهه وجل ربنا وتعالى عن ذلك. وأما الوجهان اللذان يثبتان فيه فقول القائل: هو واحد ليس له في الاشياء شبهه، كذلك ربنا، وقول القائل: إنه إحدى المعنى يعني به: أنه لا ينقسم في وجود، ولا عقل، ولا وهم، كذلك ربنا.^(١٠٤)

در هنگامه جنگ جمل مردی از اعراب از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: آیا شما خداوند را واحد می دانید؟ پس مردم از هر طرف به او هجوم آوردند که مگر پریشانی و مشغولیت امیر المؤمنین علیه السلام را نمی بینی؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: وایش گذارید چه اینکه ما برای همان چیزی می جنگیم که این عرب در جست و جوی آن است. سپس فرمودند: ای مرد عرب، سخن درباره

" وحدت خداوند " بر چهار قسم است، دو وجه آن در مورد او جایز نیست، و دو وجه دیگر از آن‌ها برای او ثابت است. آن دو وجهی که درباره او ممکن نیست یکی این است که کسی بگوید: " خدا واحد است "، و مقصودش از آن، معنای باب اعداد باشد. این وجه جایز نیست زیرا موجودی که دوم ندارد در باب اعداد داخل نمی‌شود، مگر نمی‌بینی آن کس که خداوند را " سومی سه تا " دانست کافر شد. معنای دوم این است که کسی بگوید: " خداوند یکی از مردمان است "، و منظورش این باشد که او نوعی از یک جنس است. این هم جایز نیست زیرا آن تشبیه است و پروردگار ما فراتر از آن است. اما آن دو وجهی که برای خداوند ثابت است یکی سخن کسی است که بگوید: " او واحد است، و در میان همه اشیا هیچ چیزی شبیه او نیست "، و پروردگار ما چنین می‌باشد. دیگری سخن کسی است که بگوید: " خداوند از جهت معنا واحد است "، به این معنا که خداوند در وجود و در عقل و در وهم، قابل انقسام نیست، و چنین است پروردگار ما.

معرفت بشری در پی اشتباه آشکار خویش در مورد تفسیر معنای وحدت حقیقی خداوند، و به اقتضای اعتقاد خود به نامتناهی بودن ذات خالق و اطلاق وجودی‌اش، هیچ چیزی را جدا از هستی او و مبائن با وجود وی نمی‌داند، و حقیقت وجود هر چیز و هر زمان و مکان را جلوه‌ای و حصّه‌ای از وجود خداوند دانسته، ادراک هر چیز را عین ادراک وجود او می‌شمارد؛ ولی مکتب وحی و برهان، خداوند را خالق و آفریننده همه چیز، و مبائن و مخالف با همه آن‌ها، و فراتر از امکان هر گونه وصول و ادراک و احاطه و شناخت معرفی می‌نماید. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

هو أين الاين وكان ولا أين، وكيف الكيف وكان ولا كيف، فلا يعرف بكيفية، ولا بأينونية، ولا يدرك بحاسة، ولا يقاس بشيء. (۱۰۵)

او " مکان " را مکان نمود او بود در حالی که مکان وجود نداشت، و " کیفیت " را کیفیت فرمود او بود در حالی که کیفیت وجود نداشت، پس او را متّصف به

کیفیت و مکان نمی‌توان شناخت، با هیچ حسّی ادراک نمی‌شود و با هیچ چیزی مقایسه نمی‌گردد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

له القدرة والملك أنشأ ما شاء بمشيته، لا يحد، ولا يبعث، ولا يفنى.^(۱۰۶)

قدرت و سلطنت از آن اوست، هر چه خواست به مشیت خود بیافرید، وصف نمی‌پذیرد، جزء ندارد، و فنا نمی‌پذیرد.

... قال الرجل: فإذا إنه لا شيء إذا لم يدرك بحاسة من الحواس. فقال أبو الحسن عليه السلام: ويلك، لما عجزت حواسك عن إدراكه أنكرت ربوبيته، ونحن إذا عجزت حواسنا عن إدراكه أيقنا أنه ربنا وأنه شيء بخلاف الأشياء... هو أجلّ من أن يدركه بصر، أو يحيطه وهم، أو يضبطه عقل، قال: فحده لي، قال: لا حدّ له، قال: لم؟ قال: لان كل محدود متناه إلى حد، فإذا احتمل التحديد احتمل الزيادة، وإذا احتمل الزيادة احتمل النقصان، فهو غير محدود ولا متزائد ولا متناقص، ولا متجزئ ولا متوهم.^(۱۰۷)

... آن مرد گفت: اگر خداوند با هیچ حسّی از حواس ادراک نمی‌شود، پس اصلاً وجود ندارد، حضرت رضا علیه السلام فرمودند: چه می‌گویی؟! تو همینکه خواست از ادراک او عاجز شد ربوبیتش را انکار کردی؟! و حال اینکه ما هنگامی که حواسمان از ادراک او عاجز آمد، یقین کردیم که او پروردگار ماست و بر خلاف همه اشیا می‌باشد... او فراتر از این است که به ادراک بصر آید، یا وهم او را در برگیرد، یا عقل او را بشناسد.

گفت: پس او را برای من وصف فرمای، فرمودند: توصیف او ممکن نباشد. گفت: چرا؟ فرمودند: زیرا هر چیز که در وصف آید متناهی به حدّی خواهد بود، و چون قابل تحدید باشد، قابل زیادت خواهد بود، و اگر قابل زیادت باشد قابل نقصان نیز خواهد بود. پس او نه محدود است و نه قابل زیادت، و نه قابل نقصان، و نه متجزئ و نه قابل توهم.

"تناهی و عدم تناهی" از شئون و خواص ذات مقداری و دارای اجزا است و اگر گاهی گفته شود: "خداوند متعال متناهی و محدود نیست"،^(۱۰۸) نباید نتیجه

^{۱۷} چنان که البته در برخی از نصوص دینی چنین تعبیراتی آمده است.

گرفت که ذات او نامحدود و نامتناهی است، بلکه آن‌چنانکه در مورد "ملکه و عدم" گفته می‌شود، سلب تنهایی و حدّ از ذات متعالی او تنها برای بیان عدم قابلیت اتّصاف او به صفات اشیای مقداری و مخلوق می‌باشد.

پاورقی‌ها

۲. کافی ۱ / ۷۶، التوحید، ۲۹۶؛ بحار الانوار، ۳ / ۴۷.
۳. همان.
۴. التوحید، ۷۹.
۵. التوحید، ۲۵۰؛ علل الشرایع، ۱ / ۱۱۹؛ بحار الانوار، ۳ / ۱۵.
۶. التوحید، ۱۹۳؛ بحار الانوار، ۴ / ۵۳.
۷. الکافی، ۱ / ۱۱۵؛ التوحید، ۳۱۴؛ بحار الانوار، ۴ / ۱۸۲.
۸. نهج البلاغه، ۴۰.
۱۰. التوحید، ۴۵؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۹۸.
۱۱. بحار الانوار: ۳ / ۱۹۶.
۱۳. بحار الانوار، ۳ / ۱۹۴.
۱۴. صحیفه سجادیه، ۲۱۲.
۱۵. التوحید، ۴۵؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۸۹.
۱۶. بحار الانوار، ۴ / ۳۰۹، از نهج البلاغه.
۱۷. التوحید، ۲۴۷.
۱۸. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱ / ۱۲۴.
۱۹. احتجاج، ۱ / ۲۱.
۲۰. احتجاج، ۱ / ۲۱.
۲۱. التوحید، ۱۸۴؛ بحار الانوار، ۳ / ۳۳۰ از امالی صدوق قدس سره.
۲۲. بحار الانوار، ۱۰ / ۳۴۹.
۲۵. التوحید، ۴۵۰؛ بحار الانوار، ۱۰ / ۳۳۵.
۲۶. کافی، ۱ / ۱۲۰؛ التوحید، ۱۸۷؛ بحار الانوار، ۴ / ۱۷۶.
۲۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۵۴.
۲۸. علل الشرایع، ۶۰۷؛ بحار الانوار، ۵ / ۲۳۰.
۲۹. التوحید، ۲۹۰؛ بحار الانوار، ۳ / ۵۰.
۳۰. روضة الواعظین، ۳۱؛ متشابه القرآن، ۱ / ۴۶.

۳۲. بحار الانوار، ۳ / ۳۲۶؛ از التوحيد.
۳۳. کافی، ۱ / ۹۰.
۳۴. الطور / ۳۵.
۳۵. كفاية الاثر، ۲۶۱؛ بحار الانوار، ۴ / ۵۴.
۳۶. بحار الانوار، ۳ / ۱۵۸.
۳۷. التوحيد، ۲۹۰؛ بحار الانوار، ۳ / ۵۳.
۳۸. طور / ۳۵.
۳۹. التوحيد، ۳۸؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۳۰.
۴۰. التوحيد، ۳۴؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۲۸.
۴۱. التوحيد، ۴۸؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۷۴.
۴۲. کافی، ۱ / ۱۲۰؛ التوحيد، ۶۳ - ۱۸۶؛ بحار الانوار، ۴ / ۱۷۴.
۴۳. توحيد، ۴۰؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۳۰.
۴۴. صحيفه سجاديه، ۲۴۷.
۴۶. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ۱ / ۱۵۱؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۲۸.
۴۷. تحف العقول، ۲۴۴؛ بحار الانوار، ۴ / ۳۰۱.
۴۸. تحف العقول، ۲۴۴؛ بحار الانوار، ۴ / ۳۰۱.
۴۹. التوحيد، ۴۰.
۵۰. التوحيد، ۴۰.
۵۱. التوحيد، ۱۴۲؛ بحار الانوار، ۴ / ۱۶۱.
۵۲. الاحتجاج، ۱ / ۱۹۸؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۵۳.
۵۳. التوحيد، ۴۳۸.
۵۴. التوحيد، ۴۳۷؛ بحار الانوار، ۱۰ / ۳۱۵.
۵۵. بحار الانوار، ۹۵ / ۲۶۲، ۲۴۳.
۵۶. بحار الانوار، ۹۵ / ۲۵۴، از مهج الدعوات.
۵۷. تحف العقول، ۲۴۴؛ بحار الانوار، ۴ / ۳۰۱.
۵۸. تحف العقول، ۲۴۴؛ بحار الانوار، ۴ / ۳۰۱.
۵۹. احتجاج ۱ / ۱۹۸؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۵۳.
۶۰. التوحيد، ۳۴؛ امالی طوسي قدس سره، ۲۲؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۲۸.
۶۱. التوحيد، ۳۸؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۳۰.
۶۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۳۰.
۶۳. بحار الانوار، ۴ / ۲۵۴، از نهج البلاغه.

٦٤. عيون اخبار الرضا، ١ / ١١٧؛ التوحيد، ١٢٤ - ١٢٥؛ بحار الانوار، ٣ / ٢٩٣.
٦٥. احتجاج، ١٧٣؛ بحار الانوار، ٤ / ١٨٧.
٦٦. كافي، ١ / ١٣.
٦٧. بحار الانوار، ٣ / ١٩٣.
٦٨. بحار الانوار، ٣ / ٢٢٤.
٦٩. التوحيد، ٤٠.
٧٣. بحار الانوار، ٤ / ٢٦٤.
٧٤. التوحيد، ٤٠؛ بحار الانوار، ٤ / ٢٣٠.
٧٥. بحار الانوار، ٣ / ٢٣٠، از جامع الاخبار.
٧٦. نهج البلاغة.
٧٨. التوحيد، ١٩٣؛ كافي، ١ / ١١٦؛ احتجاج، ٢ / ٤٤٢؛ بحار الانوار، ٤ / ١٥٣.
٧٩. نهج البلاغة، خطبه ١٨٥؛ بحار الانوار، ٤ / ٢٦١.
٨٠. كافي، ٨ / ١٨؛ التوحيد، ٧٣؛ بحار الانوار، ٤ / ٢٢١.
٨١. التوحيد، ٨٣؛ بحار الانوار، ٣ / ٢٠٧.
٨٢. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ١ / ١٢٤.
٨٣. نهج البلاغة، خطبه اول.
٨٤. امالي طوسي، ١ / ٢٢٠؛ مناقب، ٢ / ٢٥٨؛ بحار الانوار، ١٠ / ٥٦.
٨٥. بحار الانوار، ٤ / ٢٥٣؛ احتجاج، ١ / ٢٠١.
٨٦. بحار الانوار، ٤ / ٢٧٧؛ التوحيد، ٥٥.
٨٧. بحار الانوار، ٤ / ١٥٤؛ كافي، ١ / ١١٧؛ التوحيد، ١٩٤.
٨٨. بحار الانوار، ٤ / ٣١٩؛ نهج البلاغة، خطبه ٨٥.
٨٩. بحار الانوار، ٤ / ٢٣٠؛ التوحيد، ٤٠.
٩٠. بحار الانوار، ٤ / ١٤٩، التوحيد، ١٠٥؛ كافي، ١ / ٨٣.
٩١. التوحيد، ٦٩؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ١ / ١٢١؛ بحار الانوار، ٤ / ٢٢٢.
٩٢. التوحيد، ٧٦؛ بحار الانوار، ٤ / ٢٩٦.
٩٣. التوحيد، ١٨٥؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ١ / ١٢٧؛ بحار الانوار، ٤ / ١٧٣.
٩٤. احتجاج، ٤٠٥ - ٤٠٨؛ بحار الانوار، ١٠ / ٣٤٤.
٩٩. كافي ١ / ١١٨ - ١١٩؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ١ / ١٢٧ - ١٢٨؛ التوحيد، ٦١ - ٦٣؛ بحار الانوار، ٤ / ١٧٣ - ١٧٤.
١٠١. كفاية الاثر، ١١؛ بحار الانوار، ٣ / ٣٠٤.
١٠٢. الاحتجاج، ٢ / ٣٣٨؛ بحار الانوار، ٤ / ٦٧.

١٠٣. كافي، ١ / ١١٨؛ بحار الانوار، ٤ / ١٧٣.
١٠٤. التوحيد، ٨٣؛ بحار الانوار، ٣ / ٢٠٦ - ٢٠٧.
١٠٥. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ١ / ١٠٨.
١٠٦. كافي ١ / ٨٨؛ بحار الانوار، ٤ / ٢٩٩.
١٠٧. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ١ / ١٠٨ - ١٠٩.